

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادبیات میارزہ

روشن گری و گشایش در ادبیات فارسی این روزگار

محمد رضا زادموش

کانال تلگرامی

اندیشه فردا

۱۴۰۱

به
نوترین روی‌داد هستی

ادبیات مبارزه

محمد رضا زاده‌وش

اصفهان: اندیشه فردا

انتشار نخست

فروردین ۱۴۰۱

۷۷ص، رقعی

اگر به اطراف خود بنگری، تکرار را عنصر اصلی زندگی مردم می‌یابی. بشر، بسیار زود، اسیر عادت‌ها می‌شود، نشانی، شغل، و میزان ثروت او هرچه می‌خواهد باشد. هنر، مبارزه‌ای با تقلید است؛ بنابراین، میانه‌ای با تکرار ندارد، و فرد گرفتار در گندیدگی عادت را نمی‌توان هنرمند نامید. یکی از نخستین پرسش‌های تازه‌کاران این است که چه اندازه می‌توانیم از دیگران برداشت کنیم، و شماری دیگر، زحمت همین پرسش را نیز به خود نمی‌دهند. هنر، فضایی برای نوپردازی است، و مهم‌ترین دغدغهٔ هنرمند، پیمودن راهی تازه، و ارمغان تازگی است. نگاه به دیگران برای این است که از آنان تقلید نکنیم، و نگاه به آثار آنان، برای این که از تکرار، دوری کنیم.

مدعیان، بسیارند. هنر، از یک سو و در سوی دیگر، همه‌چیز و همه‌کس؛ بالانشینان، اطرافیان، بردگان، و مریدان با مدرک، سمت، عنوان، و شهرت، به بهانهٔ دفاع از میراث کهن. هنرمند، چیزهایی می‌داند، و می‌خواهد با فروتنی، و بدون چشم‌داشت مادی و معنوی، کار خود را انجام دهد، و برده‌داران، متکبران، استعمارگران، و لجبازان نمی‌گذارند که او حتی راه خود را برود. راه یافتن یک تن نیز برای آنان سنگین است. نابلدان، خود و یا دوستانشان را راه‌نما می‌دانند. سخن از خوش آمدن از این فرد و آن فرد در این‌جا نمی‌تواند در میان آید، آن‌چه باید بیش از هرچیزی مورد نفرت باشد، چرخهٔ تکرار است. ره‌جویی با بردگی، و راه‌نمایی با خودکامگی، تفاوت دارد.

هنرمندان و دانش‌مندان در زمان‌های گذشته، در خدمت دربار بودند، و آثار خود را به حاکمان، هدیه می‌دادند. کم‌تر پدیدآورندهٔ صاحب نامی هست که دست کم، یک اثر را به صاحب منصبی، هدیه نکرده باشد. شاه در ابتدا، برانگیزانندهٔ شاعر بود تا شعر فارسی، به عنوان نمایندهٔ زبان فارسی، خودی نشان دهد، و در برابر زبان و فرهنگ مهاجم بایستد، همان‌گونه که او، در برابر دستگاه خلافت ایستاده بود، و می‌خواست ایرانی را از زیر بار ستم حاکمان

عرب، نجات دهد؛ ولی اندک اندک، شعر، خالی از مبارزه، و پر از چاکری شد. شعر فارسی، چنان آلوده به مدح شاه شد که شعر مردمی، دیده نمی‌شد، و از میان می‌رفت. شماری از مداحان، گدای دربار و نوکر شاه نیز بودند. شهرت، پول، و دست‌یابی به عنوان ملک‌الشعرایی و مقام امیرالشعرایی، مسیر حرکت آنان را تغییر داده بود، همان‌گونه که امروز نیز می‌تواند زندگی هرکسی را در هر رشته‌ای، دگرگون کند. نقش این مداحان، در توجیه ستم‌گری‌ها، اعتیاد به بلندپروازی‌ها، پیروز یافتن خود در شکست‌ها، اصرار بر خون‌خواری، و ادامه آزار رعیت، پوشیده نیست.

استبداد، حتی ادبیات را عرصه خودکامگی قرار داده بود، نه کسی توان گشایش‌گری داشت، و نه توانی برای روشن‌سرای. شاعر، به ریشه تمام فسادها وابسته بود، خود، فاسد بود، و باید فساد و سران فساد را می‌ستود. چنگیز سررسید. زبان دربار، چیز دیگری شد، کتاب‌سوزان اجازه داد تا بینش در برابر دانش بایستد. با انهدام مراکز ظاهرگرایی، عرفان، جان تازه‌ای گرفت. شاعران عارف توانستند خودی نشان دهند. آنان مداح عشق شدند، و به ویژه واژه شاه را در معانی عرفانی به کار بردند.

عرفان که عرصه مبارزه با نفس بود، سازمانی برای مبارزات اجتماعی شد، و اندک اندک به قیام سربهداران انجامید، و سرانجام توانست حکومتی فراگیر تشکیل دهد. صفویان آمدند، و خواستند شعر، در خدمت دین باشد، مدح معصومان و مدح اماکن مذهبی. به هرحال پیوند شاعر با دربار، دوباره برقرار شد. نازک‌خیالی‌های سبک اصفهانی، شعر را هرچه بیش‌تر، از سوی دل به مرتبه ذهن برد. ادبیات عرفانی، دیگر ظرفیتی برای مبارزه نداشت. سازمان تصوف به اوج رسید، و آماده سقوط شد. شاعران قاجار، به مدح هرکسی که منسوب به دین بود، پرداختند. اغراق‌ها به آنجا رسید که هر مسجدی، برابر با کعبه شد. امیرکبیر، نخستین گام را برای بیرون راندن شاعران درباری برداشت. کاری که اثر آن در کوتاه‌مدت، دیده نشد. پس از مدتی، با تضعیف نهاد سلطنت و تلاش کسانی مانند میرزاآقاخان کرمانی برای دست‌یابی به زبانی

ساده و دور از تقلید، و اندک اندک با برآمدن مشروطه‌خواهان که سلطنت را با شرط و شروطی همراه کرده بودند، رسم‌های دیرین برافتاد، و شماری از نویسندگان و شاعران، جسارت یافتند عادت دیرین خود را ترک کنند، یا هنر آن دسته از هنرمندانی که متعهد به آن قالب نبودند، مورد توجه قرار گرفت. شاعر، اکنون به جای جلب توجه دربار، باید نظر مردم را به دست می‌آورد. تغییری بزرگ که نباید آن را به صورت کامل، ستایش کنیم. برای شماری، راه شهرت‌طلبی، تغییر یافته بود. آن که راه را نمی‌دانست، هر کسی دور و بر او را می‌گرفت، برای خوش آمد همو، شعر می‌گفت.

ادبیات امروز بر پایه اغراق نیست؛ بنابراین، حاکم را نمی‌تواند فوق بشر و با صفات الهی ببینند. سردمداران ادبیات امروز، با حکومت نیستند، و بلکه بر حکومت‌اند. شماری از آنان، افزون بر این که قلم را نمی‌فروشند، وارد میدان مبارزه می‌شوند، و شماری دیگر، با سنت‌ها نیز به مقابله می‌پردازند. این کتاب، یادکردی از اینان و شیوه‌های مبارزاتی آنان است. با در دست‌رس بودن آثار مورد اشاره، لزومی برای آوردن نمونه‌های کوتاه و بلند از آنان نبود. تلاش این بود که توجه را به مواردی جلب کند، و نه این که اثری پربزرگ پدید آید، و دعوتی کند برای بازخوانی آثار کسانی که می‌تواند هم‌چنان راه‌گشا و مفید باشد، با این دیدگاه تازه.

سینماگران نتوانستند چنین راهی را بپیمایند؛ چراکه سینما، هنری فردی نیست، و نیاز به حامیان بزرگ دارد. هنگامی که هنری مانند شعر، نیاز به حامی مالی داشته باشد، سینما، نیاز بیش‌تری دارد، و حفظ هنر، در ضمن کسب بودجه از غیر هنر، دشوار است. حامیان بزرگ، چه در داخل و چه در خارج از کشور، روشن است چه کسانی هستند، و همین، وابستگی سینما را چنان کرده است که حتی نتواند راوی و یا راوی خوبی برای ادبیات مبارزه باشد، تا چه رسد به این که برای خود، راهی بگشاید. پدیدآورندگان ادبی نیز سینما را روایت صادقی از نوشته‌های خود ندانسته‌اند، و از هم‌کاری سرباز زده‌اند، و یا هم‌کاری درازمدت و نزدیکی با سینماگران، نداشته‌اند. هر هنری، پذیرای فنونی

است؛ ولی گاه فنونی که کارگردان برای بازی گرفتن استفاده می‌کند، غیر انسانی و یا توهین به مخاطب است. اجرای فن با مواد و کلمات، با اسیر کردن آدمی زاد در تکنیک، متفاوت است. سینمای ما، دست کم وانمود می‌کند که اشرافی شده است، و اشراف نمی‌توانند اهل مبارزه‌ای فراگیر باشند، و اشراف‌نمایان، کاری از دستشان بر نمی‌آید. محتوای فیلم‌ها و سبک زندگی هنرمندان در جامعه، زندگی ما را هرچه بیشتر، بی‌محتوا می‌کند. سینما در این سال‌ها بی-مسئولیتی را رواج داده است، و آنچه درباره شهر خود می‌دانم این‌که نتوانسته است مشتری‌های ثابتی داشته باشد، فاصله طبقاتی کسانی که به صورت مرتب به سینما می‌روند، با دیگران، بیشتر شده است، کارمندان سینما، فیلم نمی‌بینند، و میانه‌ای با سینما ندارند. پیوند دست‌اندرکاران سینما با مخاطب، صمیمانه نیست.

ویدیوآرت نتوانسته است کاری بزرگ انجام دهد؛ چون جلوداران آن، به هنرهای دیگری سرگرم‌اند، و به ویژه پیوند آن با نقاشی است که چندان نقشی در مبارزه نداشته. سینمای آزاد، در به‌ترین شرایط، به معنی ساخت فیلم کوتاه و مستند است، آثاری که با سینمای رایج، تفاوت دارد؛ ولی ادبیات آزاد، می‌تواند مفهوم بیشتری داشته باشد. جشنواره سینماحقیقت، نامی زیبا دارد، و مستندهای جشنواره را از آثاری که درصدد دادن اطلاعات و بیان واقعیت-هاست، جدا کرده؛ اما نتوانسته است آن‌ها را به آثاری برای انتقال آگاهی و کشف حقیقت، ارتقا دهد. توجه فراوان به کیفیت صدا و تصویر، و در نتیجه ابزار تولید، باعث افت محتوا می‌شود. از کمیتی مانند میزان اطلاعات، کاسته-اند، و به کمیتی دیگر، توجهی بیش از اندازه کرده‌اند.

تحصیل، به لحاظ انسانی، پیش‌رفتی نیست که می‌تواند حجابی بزرگ باشد. کلاس‌ها و کتاب‌های آموزشی در زمینه هنر و از جمله ادبیات، هیچ‌گاه به فراوانی امروز نبوده است. حتی کسانی که چند کتاب خوانده‌اند، برای درآمد، نیاز به کار، و مد روز بودن، به تدریس روی می‌آورند، و اگر کسی شهرتی و مهارتی در این زمینه داشته باشد، گمان می‌کند می‌تواند غوغا کند. هنر، قابل

آموزش نیست، تنها باید مراقب باشیم که دانش آموختگان، ضد هنر نشوند، و ادبیات رسمی، تهدیدی جدی برای ادبیات آزاد، فراهم نیابد. دارودسته‌ها، با گسترده شدن مراکز آموزشی، هم‌بستگی بیشتری می‌یابند. برای خود، مشتری زیر سر می‌گذارند، و مردم را به نام‌ها و عنوان‌ها، عادت می‌دهند. مردم-داران ادبیات مبارزه، همگی، تمام یا بخش طلابی عمر خود را در ایران به سر برده‌اند. آنان میانه‌ای با تبلیغات نداشته‌اند، و در دانش‌گاه نبوده‌اند، و بلکه با آن، درگیر بوده‌اند. هیچ‌گاه برای یافتن جای‌گاه و برخورداری از ناز و نعمت، تسلیم نشده‌اند، و نظام آموزشی، در برابر آنان، سر تسلیم فرود آورده است. رهروان هنر آزاد را نباید با افراد نیمه‌حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای، اشتباه گرفت. غیر حرفه‌ای، کسی است که فعالیت‌های کم‌تری در زمینه مورد نظر دارد، و شاید تحصیلات خود را در رشته دیگری به انجام رسانده است، انجمن ادبی پزشکان و مهندسان، و در سینما، کسی که با امکانات کم‌تری فیلم می‌سازد، از این نمونه است؛ اما هنرمند آزاد، کسی است که زیر سلطه کسی نیست، و اثر او، فراخوانی برای آزادی و رهایی از سلطه‌هاست. اگر نشست‌ها، گردهم‌آیی افرادی دور از هنر است؛ ولی همراه با حضور، پیام، و یا سخنرانی هنرمند حرفه‌ای است، آن را نمی‌توان هنر آزاد نامید.

گاهی کاتب باسوادی، واژه‌ای پیش‌پاافتاده را نادرست نگاشته، گویی که مست نوشتار بوده است؛ اما امروز کسب شهرت، یا دست کم در کنار مشهوران بودن، و خواندن متونی از مشاهیر، توان دریافت معانی را گرفته است. اهداف، روشن است: رفع بی‌کاری، به دست آوردن مدرک، داشتن شغل و عنوان، و کسب درآمد، آن هم از یک راه بی‌دردسر. اژدهاکشی، سه درد سر دارد، یافتن اژدها، درگیر شدن، و کشتن آن؛ ولی تدریس اژدهاکشی، هیچ درد سری ندارد. در این فضای مسموم، آنچه فراموش می‌شود، محتواست. می‌توانی مجموع نوشته‌ها را در یک کانال تلگرامی ادبی، زیر و رو کنی، امکان جست‌وجو، وجود دارد، و کار، بسیار دقیق انجام خواهد شد. شاید حتی یک نکته را از نکات لازم، در مجموعه نوشتارهای یکی از مشهورترین پژوهش‌گران ادبی معاصر،

نیایی. هنگامی که شباهت‌هایی میان پژوهنده و گوینده نباشد، شرح و متن نیز به یک‌دیگر شباهت نخواهد داشت. کسی که تشنهٔ درک و دریافت است، شرطی شده، و با انبوه مطالب به دردخور، روبه‌روست. فضای مجازی توانسته است پیوند بیش‌تری میان این دانش‌آموختگان برقرار کند. یک نفر در جایی مسؤلیتی پیدا می‌کند، و امکانات دانش‌گاه شهر خود را در اختیار دیگران قرار می‌دهد، تا بتواند از امکانات دیگران، استفاده کند. این‌جا حقیقت، مورد نظر نیست. اگر یک نفر غریبهٔ بدون مدرک و مسؤلیت، در گروه اینان مطلب درستی بنویسد، مورد استقبال قرار نمی‌گیرد، یا در نهایت، حمله‌ای علیه او صورت می‌گیرد.

گفتاری‌نویسی، به دو معناست، بر روی کاغذ آوردن گفتار، سخنرانی، و مصاحبه که جملات، چندان ادیبانه نیست، و معنای دوم، شکسته‌نویسی است. امروز شکسته‌نویسی در فضای مجازی، به صورت گسترده و بدون ضابطه، دنبال می‌شود. گاه بخشی از جمله، عادی، و بخشی دیگر، گفتاری است. ترانه‌ها، گاهی گفت‌وگوها در داستان‌ها، و حتی کتاب‌های درسی نیز به این کار، دامن می‌زنند. شکسته‌نویسی را محکوم می‌کنم؛ چون در حال لطمه زدن به زبان فارسی است، و نگارش نادرست کلمات، من را نیز سردرگم کرده است؛ اما کسانی در این مبارزه، کسب شهرت می‌کنند، و به عنوان مدافع زبان فارسی، خود را برمی‌کشند، و دوم این‌که این نیز یک مبارزه است. هنگامی که عده‌ای با الفاظی سخن می‌گویند و می‌نویسند که برای دیگران، قابل فهم نیست، هنگامی که وضع نظام آموزشی و به ویژه آموزش زبان فارسی، چنین باشد، و هنگامی که ادبیاتی‌ها نمی‌توانند جریان مبارزه را ره‌بری کنند، باید در انتظار این بازخوردها بود. هنگامی که واژهٔ استاد را عصباط می‌نویسند، باید عمق مبارزه را درک کنی، استادانی که لایق چنین املائی هستند.

امروز نتایج جست‌وجوی تاریخ در فضای مجازی، تاریخ روز، و تاریخ مناسب‌هاست. همان‌گونه که تاریخ، به گونه‌ای دیگر، مورد تهاجم نظام

آموزشی قرار گرفته است، و در این شرایط، تورا به مرور برگی از تاریخ ادبیات
معاصر فارسی فرامی‌خوانم، و قول می‌دهم که در دام هیجان، گرفتار نشوم.

در شرح حال ادیبان، چنین می‌نویسند: نویسنده، ادیب، شاعر، داستان‌نویس، و پیش‌گامان ادبیات مبارزه را باید پیش‌رو، مبارز خستگی‌ناپذیر، منتقد، دور از مقامات رسمی و غیر رسمی، غیر سازش‌گر، غیر عافیت‌طلب، روشن‌گر، گریزان از ادبیات رسمی، نوپرداز، و نوجو بخوانیم. آنچه در میان آثار مورد بررسی، تکرار شونده است، نوآوری‌های پراهمیت، تازگی‌های تکرارشونده و قابل ذکر، دوری از عافیت‌طلبی، به کارگیری جملات روشن، دوری از قلنبه‌نویسی، پی‌گیری مطلب، استقلال فکری، و استفاده از امکانات اندک است. جملات ساده و در عین حال دوری از عوام‌زدگی، و کوشش برای ارتقای فرهنگ عوام، راه دشواری است که در رشته‌های گوناگون و از جمله ادبیات فارسی، از هرکسی بر نمی‌آید. آنان راه خود را از میان عبارت‌پردازی، فضل‌فروشی، و عوام‌زدگی، باز کرده‌اند.

در پیمودن مسیر، چند راه، پیش روی تو قرار دارد، راه ساده‌ای که همگان می‌پیمایند؛ یعنی راه آماده. گاهی نیاز به نقشه نیست، ره چنان رو که ره‌روان رفتند، در جای شلوغ، کار تو راحت است، در جای خلوت، هر جا راهی بود، می‌روی، و هر جا جاده پیچید، تو نیز با او می‌پیچی. اگر چنین نکنی، لطیفه‌ای می‌شود که جاده پیچید، و ما نمی‌پسندیم. عواقب خطرناک نوجویی در هر مسیری، از جمله در ادبیات فارسی. راه دیگر این که بروی، و در مسیر نیز موانعی ایجاد کنی، هر جا خواستی، بایستی، هر جا خواستی، بنشین. اگر داخل چمن، نم‌ناک است، می‌توانی زیرانداز را در راه مردم بیندازی. می‌توانی آشغال‌ها را در مسیر بریزی، و بروی. راه دیگر، گشایش است، مسیر خود را می‌روی، مانع دیگران نمی‌شوی، و اگر مانعی در برابر دیگران است، کنار می‌زنی. کنار زدن یک سنگ کوچک، آسان است؛ ولی کنار زدن سنگ‌های بزرگ، و گشایش، وقت‌گیر است. آماده‌سازی راه برای عبور دیگران و یا عبور رود. اگر بخواهی راهی

تازه ایجاد کنی، باید مدت‌ها وقت بگذاری، ابتدا برای شناسایی مسیری که باز کردن آن، یک نیاز است. حال این راه چه اندازه ایمن است، و چه قدر می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد؟ یک مسیر دورافتاده و بدون امکانات و جاذبه‌های لازم، پس از بازگشایی، دوباره بسته خواهد شد. هنرمندی، مسیری را می‌گشاید که حتی خود، حوصلهٔ دوباره پیمودن آن را ندارد. سپس باید به جمع‌آوری سنگ‌ها، و کوبیدن کلوخ‌ها پرداخت. باز شدن راه، بدی‌هایی نیز دارد، هنگامی که گشایشی در یک راه کوهستانی برای رسیدن به چشمه، ایجاد می‌کنی، افراد بیش‌تری می‌توانند به آن‌جا بروند. آسیب‌ها به طبیعت، بالا می‌رود، و آن‌جا شلوغ‌تر می‌شود. این‌جاست که گشایش‌گران را نفرین می‌کنند.

هنرمند نوپرداز، به آماده‌سازی راه برای دیگران می‌اندیشد، و نه استفاده از راه‌های آماده. راه‌سازی نمی‌تواند کار یک فرد باشد، یک تن می‌تواند جریانی ایجاد کند، و با این جریان، باعث گشایشی می‌شود، و آیندگان، راه‌داران و راه‌نوردان آن خواهند بود. گشایش در خوش‌نویسی، برابر است با تغییر هندسهٔ حروف. پدیدآوردن‌گان خطوطی ماندنسخ، تعلیق، نستعلیق، شکسته، و ثلث، گشایش‌گران‌اند. نقش دیگران در تکامل این خطوط، انکارناشدنی است، و گاه یک تن، چنان جهش‌هایی را ایجاد کرده است که او را بیش از گشایش‌گران می‌شناسیم. از نام‌ها و شهرت‌ها که بگذریم، درمی‌یابی که اگر به عنوان مثال، نستعلیق نبود، نام بسیاری از خوش‌نویسان، معنا نداشت.

در سینما می‌توان از موج‌ها سخن گفت، و کار زیادی از امواج، نمی‌آید. این‌که به یک نفر می‌گویند دو واحد برای من کنار بگذار تا تدریس کنم، یک‌جا برای سخنرانی خودشان جور می‌کنند، به هنرجو می‌گویند کتابت را به من هدیه کن، به یکی می‌گویند شرح حال من را در ویکی‌پدیا وارد کن، اثر من را در آن مجله معرفی کن، این‌ها مکتب‌سازی نیست. گشایش‌گران، انرژی خود را صرف گشایش می‌کنند، و شهرت‌طلبان، می‌کوشند بر شهرت خود بیفزایند. این کتاب، به راه‌بران جریان‌های ادبی معاصر در ایران پرداخته است.

یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته، جرأت و جسارت رویارویی با سنت‌هاست، هرچند که بسیاری دیگر، این رویارویی را داشته‌اند، و نتوانسته‌اند تأثیرگذاری فوق‌العاده‌ای داشته باشند. صنعت‌گران، هنر را به صنعت تبدیل کرده‌اند، گویی همه چیز فرمول‌ویژه خود را دارد. آنان نگاه‌بانان سنت‌ها هستند، اگر سنت‌ها زیر پا گذاشته شود، کار و کاسبی آنان تعطیل می‌شود؛ بنابراین، نه خود آنان چنین می‌کنند، و نه می‌گذارند دیگری چنین کند.

فضای مجازی، نشان می‌دهد که آفرینندگان ادبی به زبان فارسی، چه اندازه فراوان‌اند. بلکه فضای مجازی، بستری برای نشر ادبیات امروز شده است؛ ولی جنبه مبارزاتی این ادبیات، زودگذر، محدود به روزگار جوانی، بسیار اندک، شخصی، و یا سطحی است. گاهی درگیری شماری از هنرمندان، با منتقدان، و به ویژه در تدریس، با شاگردان، و در تئاتر، با مخاطب است. گاهی با هم‌کاران، و گاهی با هنرمندان دیگر رشته‌هاست، مانند شماری از هنرمندان رشته‌های هنرهای تجسمی که با هنرمندان ادبی، درگیری دارند. گاهی درگیری، ورود به یک نبرد نابرابر است. هنرمندی که هر صفحه از نشریه را با طرح‌های خود، می‌آراید، و خواننده، رغبت خود را برای خواندن متن و به ویژه متن‌های طولانی در این نشریه و چه بسا در نشریات دیگر، از دست می‌دهد. ممکن است غرور، هنرمندی را به آن‌جا برساند که با هر سخن درستی، درگیر شود. آنان به طور کلی، خط مبارزه را از یاد برده‌اند. مبارزه، خشمگین شدن، و شمشیر کشیدن نیست. پایه‌های شعر امروز و آرامش هنرمندی را مانند سهراب سپهری در نظر بیاور. نوع دیگری را از مبارزه، کسانی دنبال می‌کنند که در پی درد سر نیستند، چیزی را در اثر خود، پنهان کرده‌اند که دور است به این زودی، کسی به آن پی ببرد. آن‌ها که متوجه می‌شوند، بسیار نیستند، و نمی‌توانند چیزی را ثابت کنند. چراغی که شاید بعد از عبور ما، روشن شود! این مبارزه بی‌درد سر، عافیت‌جویانه است، و نمی‌تواند موج‌خیز و مکتب‌ساز باشد.

شاعران ادبیات فاخر ایران نیز جنبه مبارزاتی داشتند؛ حافظ در برابر فقیه‌ان و صوفیان، ایستادگی کرد، و مولوی، از تربیت پدری برخوردار بود که با مبارزه،

بیگانه نبود، و حتی این که او را در خانه، خداوندگار صدا می‌زدند، می‌تواند بخشی از مبارزه باشد. مولوی، حقیقتی را که والاتر از عقل یافته بود، ارائه داد، و به رویارویی با فیلسوفان، و ظاهرگرایان، و بالاتر از آن، برای نجات انسان از اسارت ذهن کوشید؛ ولی امروز مبارزات آنان، به چشم نمی‌آید. برای آشنایی با آن مبارزات، بهتر است ادبیات مبارزهٔ معاصر را بشناسی، و سپس این خط را در گذشته، پی‌گیری کنی.

با نقد، آشنا هستی، یک نفر، اثر خود را به منتقدان می‌دهد تا آنان او را نقد کنند، و چه بسا آن را چاپ کنند. گاهی نقدها ناطلبیده است. منتقدی، مطالبی می‌گوید، یا نشر می‌دهد. حال پدیدآورنده می‌تواند آن نقدها یا بخشی را از آن بپذیرد. اصلاح کند یا نکند. در اصلاحات بعدی، از منتقد نام ببرد، یا نبرد. اما نقد روشن‌گران، نقدهای جزئی و نقد بر یک اثر نیست. نقدهای کلی و سراسری است. یک نفر که در زندگی، به راهی نادرست رفته است، پس از سخنرانی بگوید: اگر نقدی داشتید، خوش‌حال می‌شوم بگویید. نقد، اگر پذیرفته شود، باز سودی ندارد. یک ایراد جزئی به یک سخنرانی از فردی گم‌راه، یا راه‌نمایی گم‌راه؟ اگر ایرادها، فراگیر باشد، نقد نیز باید فراگیر باشد. روشن‌گران، نقد را در این سطح دنبال کرده‌اند.

یکی از ملاک‌های نادرست این است که یک نفر پس از خواندن یک متن می‌گوید: بدم آمد، نارحت شدم، و آن‌گاه هواداران او به پدیدآورنده، حمله می‌کنند که چرا ایشان را ناراحت کردی؟ ادبیات مبارزه، همواره و از راه‌های گوناگون، سرکوب شده است، و این راه‌ها به قتل و زندان و تبعید و ممیزی، محدود نمی‌شود. اختصاص بودجه‌ها به تصحیح و هدایت تحصیل‌کردگان رشته‌های ادبی به این کار، یکی از پراسیب‌ترین بخش‌های تاریخ ادبیات نوین ایران است. لج‌بازی، یکی از بخش‌هاست، و جایی که باید سرمایه‌گذاری انجام شود، انجام نمی‌شود. در مجموع، با پراکندگی صورت گرفته در سیاست-گذاری‌های کلان، و مهاجرت از سرزمین مادری، به شهرهای گوناگون، توافق و اتحادی که باید در راه اعتلا و نشر ادبیات فارسی صورت گیرد، حاصل نمی‌-

شود. امروز شمار نویسندگان ایرانی مقیم خارج، بسیار بیش از گذشته است، و با این حال نمی‌توان ادبیات جهان را مدیون ادبیات ایران دانست. حتی اگر جشنواره‌ها را ملاک بدانیم، جوایز پراهمیت، به نویسندگان ایرانی، اختصاص نیافته است. جوایزی به ادبیات مبارزه، اعطا شده که بیش‌تر، جنبه سیاسی دارد، و همین جوایز به مبارزان سیاسی، به عنوان این‌که آنان نویسنده‌اند، اعطا شده، و جوایز جهانی سینماگران ما، بسیار بیش‌تر از بخش ادبیات بوده است؛ بنابراین، هنرمندان رشته ادبیات در این بخش نتوانسته‌اند درخششی داشته باشند. سیاسی شدن شماری از نویسندگان، مانع از تماس با آنهاست، دیگر نمی‌توان در تبریس آنها قرار گرفت.

امروز بسیاری از هنرمندان در عرصه‌های گوناگون، درگیری‌هایی دارند، به ویژه دریافت پروانه چاپ، هیچ‌گاه بدون درد سر نبوده است. این را نمی‌توان مبارزه نامید، هر کاسبی، چنین درگیری‌هایی را در راه کسب و کار خود، دارد. هم‌چنین پرکاری یا قناعت کردن به درآمد اندک، باز مسیری است که از سوی دیگران، پیموده می‌شود. هنگامی که مبارزه، شدیدتر شود، باز باید دانست که بدعت‌گذاری، چیز دیگری است. کسانی که درگیری‌هایشان موردی است، و گسترده نیست، این بدعت‌گذاری را ندارند.

در زمینه موسیقی، آنچه در بیرون از مرزهای ایران، شناخته شده است، همان موسیقی سنتی است که از سوی هنرمندان هم‌روزگار ما به اجرا درآمده، و در زمینه بازی‌گری سینما که نیاز به وسایل پیش‌رفته‌ای ندارد، سخنی تازه نداریم؛ ولی ادبیات روزگار ما در بیرون از مرزها، جایی برای خود دارد. این جای‌گاه، همان شناخته شدن است. ادبیات امروز، به زبان‌های گوناگون، ترجمه شده است؛ ولی نمی‌توان گفت منبع الهام هنرمندان خارجی بوده است. ادبیات امروز ایران، حتی در اوج‌های خود، الهام گرفته از هنر غیر ایرانی بود که از طریق ترجمه و از طریق شیوه حکومت غرب، و ورود سبک زندگی غربی، توانست جایی برای خود بیابد، و بنابراین نتوانست منبع الهامی برای غرب باشد. هنرمندان ایرانی، اگرچه در ایران، پیش‌رو هستند؛ ولی در کلیات و گاه در

جزئیات، در سطح جهانی، پی‌رو به شمار می‌روند. این مطلب، مستند است به اعتراف خود پدیدآورندگان، تلاش منتقدان، بازگردان آثار بیش‌تری در این سال‌ها به زبان فارسی، و آشنایی بیش‌تر مردم با زبان‌های خارجی. در مجموع، افق‌ها و ژرفای کار پیش‌گامان ادبیات مبارزه، چندان نیست، و کسانی که فروتر از آنان هستند، بسیار ضعیف‌ترند.

زمانی اگر سخن از ادبیات معاصر به میان می‌آمد، منظور، آثار کسانی بود که به روزگار ما نزدیک بودند؛ ولی تفاوت‌های قابل توجهی میان آثار آن‌ها و آثار گذشتگان نبود. پیش‌گامان، با گشودن راه‌های تازه، ادبیات عصر حاضر را تشخص بخشیدند. اما این‌که چه اندازه این تشخص را بپذیریم، بستگی به خود ما دارد. رشید یاسمی، در سال ۱۳۱۶/ ادبیات معاصر را به چاپ رساند، و از هدایت، جمال‌زاده، و نیما نام برد، بدون آن‌که به آنان بپردازد. او از ادیب پیشاوری و ادیب نیشابوری آغاز کرد، و کتاب خود را با یکتا به پایان رساند. افرادی که به آن‌ها پرداخته بود، فاصله نزدیک با او داشتند، و شماری از آن‌ها هنوز زنده بودند، و نمی‌توان ادعا کرد که باید سالیانی از فعالیت نوپردازان می‌گذشت، تا پرداختن به آن‌ها جایز شود. کسانی مانند یاسمی، ادبیات معاصر را برابر با کسانی می‌دانند که به روزگار ما نزدیک‌ترند، و راه گذشتگان را می‌پیمایند. تاریخ‌نگاری رسمی و سرفصل‌های تعیین شده، همواره بلای جان ما بوده است، و در نهایت، دوستان و هم‌کاران، و یکی دو استاد خود را به تاریخ ادبیات، افزوده‌اند.

کتاب‌های درسی در روزگار ما، شعر امروز و به ویژه شعر نو را پذیرفته است، البته گزینش‌ها به گونه‌ای است که اکثریت، با ادبیات دیروز باشد، و شعر نو، شیری بدون یال و دم و اشکم شود. به ما نشان داده‌اند که آن‌چه به جا مانده، فقی است، و کفه هنر و محتوا، سبک‌تر است.

آشنایی ما با ادبیات، به صورت رسمی، با کتاب‌های فارسی در دوران تحصیل است. انتظار این است که پس از دوره دبستان، یکی از کتاب‌های فارسی، کاری را غیر از گزینش، انجام داده باشد. ابتدا تعریفی از هنر و سپس ادبیات ارائه

دهد، و روشن کند چه متونی می‌تواند ارزش‌مند، و دارای اهمیت باشد. آیا شگفت نیست که نمی‌توانیم واژه‌ای را مانند ادبیات، معنا کنیم، در حالی که متون قدیمی را می‌خوانیم، و معنی واژگان دشوار آن‌ها را از بر می‌کنیم؟ کوشش این است که پیوند انسان این روزگار با ادبیات دیروز، گسسته نشود، در حالی که پیوند او را با ادبیات رایج در میان مردم، برقرار نمی‌کنند. در تمام درس‌ها جدیدترین مطالب، تدریس شود؛ ولی ادبیات، به مطالعه متون قدیم بپردازد. سردرگمی سیاست‌گذاران در تعریف هنر و ادبیات، و مطالبی که برشمردیم، روشن است. از اختلاف ادبیات دیروز و امروز بگذرم، نظام آموزشی، ما را بیش از هرچیز از زندگی دور می‌کند، و زندگی، دورترین آرزو برای بشر تحصیل کرده است، اگر تدوین کتاب درسی، با پژوهش‌گری باشد که نسبت دورتری نسبت به دیگران با زندگی دارد، حاصل آن، کتاب‌هایی می‌شود که در این سال-ها رنجمان داده است. بیش از هرچیز به ادبیات زندگی، و ادبیات و زندگی نیاز داریم.

این کتاب به افرادی پرداخته است که ایرادهای بزرگی داشته‌اند. باید بگویم که درصدد طرح شخصیت‌ها نبوده‌ام. دوم این که ما دچار چه مسائلی بوده‌ایم که دست به دامان این افراد شده بودیم، و اکنون دچار چه بحرانی در آزادی هستیم که باید باز از آن‌ها بگوییم؟

شاید خواننده گمان کند کتاب‌ها و آدم‌هایی را که معرفی کرده‌ام، به صورت کامل، قبول دارم، آن‌گاه خواننده‌ای که در پی راه است، به صورت درست، آن‌ها را بپذیرد، و خواننده‌ای که در پی ایراد گرفتن است، شروع به پرخاش کند. این کتاب، از ادبیات مبارزه گفته است، و نه ادبیات راه‌نما. تندروها همواره می‌توانند واکنش‌های منفی را برانگیزند؛ ولی توجه داشته باش که اگر این زیاده‌روی‌ها نبود، هیچ انقلابی در طول تاریخ به ثمر نمی‌نشست، و هنوز حکومت آن زیاده‌طلبان، و خواب آن جاهلان، ادامه داشت.

فرصت برای جلوه‌گری

هنر را می‌توان در چهار طبقه تقسیم‌بندی کرد. هنری که می‌خواهد خود را شبیه هنر نشان دهد. افراد بدون توان که هر از گاهی، سری به هنر می‌زنند، و در خیال، خود را هنرمند می‌دانند. شعری که شر و ور است. این‌ها هنر درجه چهار به شمار می‌رود، مادون حیوان، خارج از باغ. آن‌ها در جست‌وجو نیستند، و فعالیتی برای عبور ندارند.

هنر درجه سه، از آن هنرمندانی است که ظاهر هنرشان به استانداردها نزدیک است؛ ولی هنر را نمی‌شناسند. شعری که بیش‌تر، نظم است. تقلید بر آفرینش، غلبه دارد. شباهت‌ها، بسیار است. آثار غیر قابل تفسیر، بدون لایه، و بدون عمق. هنری که نمونه، بسیار دارد. در تلویزیون و سینما به آن، هنر قاب‌پرکن، و در بخش مکتوب، بچاپ دررو می‌گویند. هنر حیوانی که تنها می‌تواند جسم ما را به خود سرگرم کند. کسانی که میوه را در دست گرفته‌اند، و با آن، بازی می‌کنند. دست‌مال مصرف شده‌ای را که در راه افتاده است، روی زخم می‌گذارند، و آن را بدتر می‌کنند. کسانی که بر دیوار می‌کوبند. کار تازه آن‌ها چون جنبه خبری دارد، مورد توجه است؛ بنابراین می‌کوشند زود به زود تولید کنند.

هنر درجه دو، منتقدان را به خود، جلب می‌کند. جایی برای کشف دارد؛ ولی لایه‌های آن، بسیار نیست، بنابراین، هرچند، قابل تفسیر است؛ ولی شرح‌های زیادی بر آن نگاشته نمی‌شود. به بسیاری از اینان بگویی هنر شما در درجه دو قرار دارد، نمی‌پذیرند، آن‌ها با افتخار آفرینی‌ها و شهرتی که به هم زده‌اند، مست‌غرورند، و به همین خاطر، دور است که پیش‌تر بروند. هرچند نمونه آن‌ها بسیار نیست؛ ولی جای‌گاهشان بلامنازع نیست. این‌ها پوست نرم روی را کنده‌اند، و گمان کرده‌اند به مغز دست یافته‌اند. دستشان را که از پوست گردو، سیاه شده است، نشان می‌دهند تا ثابت کنند، آدم‌های زحمت‌کشی هستند. برتری آنان نسبت به هنرمندان پایین‌تر، روشن است؛ ولی نسبت به

یکدیگر، قاطع نیست. کسانی که در را یافته‌اند، و چون نیتشان عبور نیست، گمان می‌کنند، بسته است، و بنابراین، بر آن می‌کوبند. هنرمند خوش‌نویس، به جایی می‌رسد که او را استاد می‌خوانند. خط او در حد استادی است، و شاگردانی نیز دارد. این‌جا نوبت به صفا و شأن می‌رسد. هنرمندی، منکر این دو می‌شود، و در نتیجه، پیش‌تر نمی‌رود. او در ظاهر، تمام چیزی را که دیگران داشته‌اند، و دارند، در اختیار دارد؛ ولی اکنون که در اوج است، شهرت او در حد قابل قبولی نیست، تا چه رسد به روزگاری که نمی‌تواند کار کند، و روزگاری که از این جهان برود. هنرمندان در این مرتبه، تفاوت‌هایشان نسبت به یک-دیگر، بسیار است؛ ولی شباهت‌هایشان نیز اندک نیست. مشابه آنان در طول تاریخ، بسیار بوده است، و خواهد بود. آنان که نقش پراهمیتی داشته‌اند، فراموش شده‌اند، و اگر کسی کم‌تر از آنان باشد، چه خواهد شد. همه یادگار گذشتگان به دست ما نرسیده است، و همه تلاش‌های ما، برای آینده، به جا نخواهد ماند. در این دنیای رو به فنا، احتمال نابودی هرچیز ضعیفی، بیش‌تر است. همان‌گونه که آدم ضعیف، زودتر می‌میرد، هنر ضعیف نیز بیش‌تر در معرض نابودی قرار دارد. امکان دارد گمان کنیم ما ماندگار هستیم؛ چون وسایل پیش‌رفته‌تری داریم، ممکن است فکر کنیم چون هنرهای اندکی در رشته ما به جا مانده است، پس آیندگان، هنر ما را حفظ خواهند کرد، و این گمان‌ها، تکرار همان چرخه ضعف و نابودی است. یک کارگردان سینما هنوز زنده است؛ ولی کسی نام آثار او را به یاد ندارد. آثار او در سینما دیده شده، عواملی دارد، رسانه‌ها از آن گفته‌اند، جوایزی گرفته، و اکنون گویی وجود نداشته است. حال که نام آثار او را کسی نمی‌داند، چه فایده که محتوای اثر او حفظ شود؟ دو روز پیش بود که نویسنده‌ای مشهور دیده بود رماتی که چند سال پیش در فضای مجازی نوشته است، در فضای مجازی، موجود نیست!

انسان، محدودیتی ندارد، و این‌ها برای خود، محدودیتی گذاشته‌اند، و بنابراین پیش‌رفت آنان دیگر ممکن نیست، و خود، از این ظرفیت محدود، در عذاب-

اند، و این محدودیت، ممکن است آنان را به سقوط بکشاند. آن‌ها فن-سالارند، هرچه پیش‌تر می‌روند، وسواس خود را در این جهت هزینه می‌کنند، و بیش‌تر تکنیک‌زده می‌شوند. شماری از آنان، اثر خود را ساده معرفی می‌کنند، گویی هیچ وسواسی در کار نبوده است؛ اما در پس این هنر ساده‌نما، هنرمندی رنج‌کشیده و خمیده در زیر دشواری‌ها قرار دارد. نمونه‌دشوarter، فن‌سالاری، با بودجه و امکانات اندک است که وقت بیش‌تری را می‌گیرد، و غفلت بزرگ-تری را فراهم می‌کند. گاهی پس از دور شدن از ذات هنر، و سرگرمی به فن-سالاری، فن را کنار می‌گذارند، و کاری راحت‌تر تولید می‌کنند، و آن‌گاه این اثر، نه هنر است، و نه حتی فن. فن‌سالاری ممکن است آنان را به آن‌جا برساند که تعریف هنر را فراموش کنند، و امکان دارد کسانی که به اینان به عنوان سرمشق می‌نگرند، تنها فن را ببینند، و از ذات هنر، غافل شوند. فن‌سالاری و شهرت‌طلبی، آنان را نیازمند به پیوستن با زر و زور می‌کند، و خدا نخواهد که هنرمندی بخواهد رأس دیگر این مثلث را با تزویر، کامل کند. ادبیات امروز، نثر فنی را به سوی نهاد، و در عوض، ساختارهای روایت را پیچیده کرده است. هنری که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته، در همین حدود است، و البته در کنار روشن‌گری و گشایش.

هنرمندان، گاهی چنان درگیر کار و رقابت‌اند که پیوند با آنان و استفاده از آثارشان، ما را دچار مشکلات روانی می‌کند؛ و تنها هنر درجه‌یک می‌تواند صفابخش روح باشد. هنرمندانی دریافته‌اند که باید هنری ماندگار از خود به یادگار بگذارند، یکی از این راه‌کارها استفاده از موادی است که ماندگاری داشته باشد. البته می‌دانی که گردش روزگار، بی‌رحم‌تر از این است، و حتی اثری که عده‌ای در حفظ آن می‌کوشند، به زودی دچار دگرگونی‌های اساسی می‌شود. راه‌کار دیگر، استفاده از عناصر نامیراست. هنرمند، به اسلیمی می‌پردازد، و گل شاه‌عباسی را بر کاشی و بر فرش، نقش می‌کند، و در ادبیات، از اسطوره‌ها، ابرانسان‌ها، و رویین‌تنان می‌گوید. اما کم‌تر هنرمندی وجود دارد که بخش نامیرای آدمی، یعنی روح را مورد نظر داشته باشد.

نباید مشهورترین‌های هر زمینه را هنر درجهٔ یک بنامیم. آثاری که نیاز به توضیح واژگان و گره‌گشایی از ساختار معماگونهٔ متن دارد، هنر درجهٔ یک نیست. قرار نیست همه بتوانند هنرمند درجهٔ اول بشوند. به نظر می‌رسد که دنیای امروز، با اصلاح ساختارها بتواند بیش‌تر شاهد هنر درجهٔ نخست باشد؛ ولی مردم، حتی به هنرمندان درجهٔ دو نیز آن‌گاه توجه می‌کنند که جشنواره‌ها به آن‌ها توجه کنند، و جوایز زیادی را به دست آورند. توجه عموم مردم هم‌روزگار به هنرمندان درجهٔ دو، از این جهت است که برای سرزمینشان، غرورآفرین‌اند، و افتخاراتی کسب می‌کنند، و تا بیاید هنر درجهٔ یک و درجهٔ دو، از یک‌دیگر جدا شود، سال‌ها می‌گذرد. هرچه زمان بگذرد، ارزش آنان، آشکارتر می‌شود.

در سال‌های اخیر، با گسترش امکانات برای چاپ، و گروه گستردهٔ پژوهش‌گران و مصححان، بسیاری از آثار هنرمندان گذشته که از یادها رفته بود، چاپ شده، تا درمی‌یابیم گذشت زمان، داور خوبی بوده است. این چاپ‌ها نتوانسته است چیزی را زیر و رو کند، و جای برترین‌ها هنوز به همان صورت، محفوظ است. این‌ها به مغز، دست یافته‌اند. آثار درجهٔ یک، هرچند بارها شرح شده است؛ ولی باز جای کار دارد. شرح‌هایی بر اثری نگاشته شده است، و تو می‌توانی آن را شرح کنی، و سخن تازه داشته باشی. اثری، بارها تفسیر شده است، و باز تشنهٔ شرحی دیگر هستی. کسانی که در را گشوده‌اند، و راه عبور را یافته‌اند. چون شمار هنرمندان این سطح، فراوان نیست، و با تبلیغات فراوانی که برای روان‌شناسی می‌شود، نهایت رشد هنرمندان، تا مرحله‌ای است که به آن، حالت ناخودآگاهی می‌گوییم. گویی هرکسی نام این واژه را بداند، ادیب یا منتقد خوبی است. نه مرحلهٔ ناخودآگاهی و نه سرودن اشعار به سبک شاعران درجهٔ یک گذشته، نمی‌تواند نشانهٔ دست‌یابی به راه عبور باشد. کسی که راه را یافته است، نیازی ندارد خیامانه، حافظانه، و سعدیانه بگوید، و بلکه نیازی نیست، شاعر باشد. به کار بردن کلمات روح و روان با یک‌دیگر، ما را به این خیال

می‌اندازد که روح، همان روان است، و با دانستن اطلاعاتی دربارهٔ روان، روح را نیز شناخته‌ایم.

حکومت‌ها با هنرمندان درجهٔ نخست، رابطهٔ نزدیکی نداشته‌اند، و تلاش هنرمندان دیگر این بوده است که خود را بالاترین نمونهٔ ممکن معرفی کنند، و حکومت‌ها نیز هنر درباری را به‌ترین معرفی کنند. ساختارها به گونه‌ای بوده که بودجه‌ها در اختیار هنرمندان درجهٔ اول، قرار نگرفته است. آنان جانب صورت و معنی را رعایت کرده‌اند، و نه این که میان خدا و خرما جمع کنند. هنرمندان درجهٔ اول، ممکن است حامیان مالی بزرگی داشته باشند، و از امکانات دولتی، بهره‌مند شوند؛ ولی نمی‌توان آن‌ها را درباری خواند. هدف آنان، به دست آوردن نشان و درجه و مقام و پول و جایزه نیست، افق‌های فکری آنان، بیش از این‌هاست، و فرصتی برای جلوه‌گری ندارند. این هنر، ماندگار است، و می‌تواند موجب تحول مخاطب شود. هنرمندانی که در رشتهٔ تخصصی خود، یگانه‌اند؛ ولی هنرشان به کار عموم نیز می‌آید. آن‌ها در طول زندگی، غرق در هنر خود بوده‌اند، شغل اصلی آن‌ها هنر بوده است و بس. آن‌هایی که در عرصهٔ سیاست‌گذاری هستند، می‌توانند از هنر درجهٔ چهار، حمایت نکنند، و می‌توانند افق‌های فکری هنرمندان را گسترش دهند، و زمینهٔ ارتقای هنرمندان را به هنر درجهٔ دو، فراهم آورند. اگر توان کشف و پرورش هنرمندان درجهٔ اول را ندارند؛ ولی برای شرح هنر درجهٔ یک گذشتگان، هزینه کنند. گذشتگان را نمی‌توان ارتقا بخشید، و در عوض، معاصران را به امید این که خود، به اوج دست خواهند یافت، رها کرد. آموزگاران هنر، کسانی هستند که می‌توانند زمینهٔ ارتقا را فراهم کنند؛ نه هنرمندان مشهوری که در فرصت بی‌کاری، تدریس می‌کنند. این مشاهیر، بنابر سازوکارهای نظام آموزشی، به هنرجویان خود، نمره می‌دهند، کلاس‌های آزاد، بدتر است؛ چون شهریه‌های هنگفتی دریافت کرده‌اند، و باید هنرجو را راضی کنند. هنرجویان نیز پس از این، مغرور می‌شوند. البته اینان از زیردستان خود نیز برای شهرت-

طلبی نمی‌گذرند؛ چنان‌که فیلمی در سطح جهانی طرح شده که گوپی کارگردان، آن را از اثر هنرجوی خود، برداشت کرده است.

کسی که امروز کاری انجام نداده است، درآمدی ندارد، و انتظاری نیز ندارد، دیگری، یک سال دویده است، و سود و زیان او، رضایت‌بخش نیست، به شدت اظهار خشم می‌کند، برای اعتبار نیز این‌گونه است. آنان که دوندگی بیش‌تری می‌کنند، انتظار بیش‌تری دارند، و بنابراین هنرشان عرصه‌گله و گلایه است.

با شناخت دانه‌درشت‌هایی مانند فردوسی، خیام، مولوی، حافظ، سعدی، و نظامی می‌توان دریافت که سرزمین ما، بیش‌تر در چه زمینه‌هایی فعالیت داشته، و در چه دوره‌هایی توانسته است به پرورش چنین هنرمندانی بپردازد. امروز گسترش امکانات، و حامیان، با جشنواره‌ها، رهن هنرمندان شده‌اند. گاهی هنرمندی، از جایی به جای دیگر می‌رود، و از رشته‌ای به رشته دیگری، جایی که جشنواره‌های بیش‌تر و پول‌سازتری دارد. سال‌ها تلاش می‌شود تا نظر دیگران جلب شود، و هنگامی که جشنواره، کسی را تأیید کند، گمان می‌کند در تمام زمینه‌ها و در تمام زمان‌ها موفق بوده است، و خواهد بود. کار موفق، با کاری که جایزه‌ای دریافت کرده است، تفاوت دارد. هرچه امضای زیر لوح سپاس، از مقامی بالاتر باشد، می‌تواند برای هنرمند، هدایای بیش‌تر و زندگی مرفه‌تری را به ارمغان آورد. نگاهی به سینما، تئاتر، تلویزیون، و نشریات، نشان می‌دهد که آگهی‌های بازرگانی، همانند پیوستگی هنرمندان قدیم با دربارهاست. هنرمندی، به طور کلی در خدمت تبلیغات است، هنرمندی، گاهی به آگهی می‌پردازد، آگهی‌هایی در میان آثار هنرمندان منتشر می‌شود، و هنرمندانی به صورت غیر مستقیم به تبلیغ دیگران می‌پردازند. گرافیک، از هنرهایی است که ممکن است هنرمند را از آغاز تا انجام، در خدمت تبلیغات درآورد. مجلات ادبی نیز گرفتار تبلیغ است، و به جز تبلیغات مرسوم، هر مطلب می‌تواند دربرگیرنده نام‌ها و مبلغ آنان باشد، همین‌که این نویسنده، این مطلب را می‌نویسد، و مطلب دیگری را چاپ نمی‌کنند، یعنی تبلیغ. این‌که مطلب را به

متخصص مربوط سفارش می‌دهند، یا به دورترین فردی که می‌تواند آن مطلب را بنویسد. مطلب، نقد و تحلیل و بررسی‌هایی است که جامعه به آن نیاز دارد، یا معرفی و تبلیغ افرادی که از آن‌ها خوششان می‌آید؟ نیاز جامعه را می‌دانیم، و جسارت داریم به آن پردازیم، یا تنها می‌دانیم چه نام‌هایی مشتری دارد؟ این‌هاست که نقش نشریه را در تاریخ، برجسته و یا بی‌خاصیت می‌کند. ما که خود، گرفتار تبلیغات هستیم، گذشتگانمان را به خاطر مدح‌هایشان نکوهش می‌کنیم. ادبیات رسمی، همچنان اسیر سرینجه قدرت است، و هم‌راه و هم‌گام با ادبیات آزاد نیست. ادبیات رسمی، در کنار قدرت است، و با دریافت تأیید و کمک‌های مالی از آن، به راه خود ادامه می‌دهد؛ اما مسیر ادبیات آزاد، به کلی مسیری متفاوت است، و اگر حتی زمانی خود را به مدح بیالاید، با این حال از قید و بندهای فراوان ادبیات رسمی، رهاست.

در روزگار ما، هنرمندانی که آغازگر راهی تازه بوده‌اند، مورد توجه هستند؛ ولی هنرمند درجه یک به شمار نمی‌روند. می‌توانی عرفان را در فضای مجازی جست‌وجو کنی، خوانندگان جوانی که نامشان عرفان است، می‌آید. ادبیات عرفانی، برای این مطالعه می‌شود که درسی در دانش‌گاه گذرانده شود. چند هنرمند در عرصه سینما یا داستان می‌شناسی که عارف باشند؟ شاعرانی هستند که مطالعات عرفانی داشته‌اند، و از اصطلاحات عرفانی و یا عارفان، در شعر خود، نام برده‌اند؛ ولی این با عرفان، تفاوت دارد. کسی که اندکی در وادی عرفان پیش رفته، بهتر است یا کسی که مطالعات فراوان عرفانی داشته، و آن‌ها را در قالب ادبی، عرضه کرده است؟ امروز عرصه داستان و شعر می‌تواند بدون حمایت قدرت‌ها به راه خود ادامه دهد. هنرمندان این عرصه، نه تنها دریاری نیستند که هنرمندانی افشاگرند. این نیز نوعی شناخت است، آنان دریافته‌اند که قدرت‌ها بر حق نیستند، و نه تنها روش هنرمندان گذشته را نفی می‌کنند که به نقد حاکمان هم‌روزگار و خرافه‌ستیزی، در هنر، و یا در حاشیه هنر خود می‌پردازند.

هنرمندان درجهٔ نخست ما، هنرشان خاص بوده است، و نه شیوهٔ زندگی آنان، امروزه زندگی هنرمندان، خاص است. مردم به گونه‌ای زندگی می‌کنند که جامعه می‌خواهد، و هنرمندان نیز هرچند متفاوت‌تر؛ ولی ساختهٔ جامعه هستند، نه خودساخته و خودخواسته.

گٹھ ایٹن فہا

زاده‌داستان

مجله برای آغاز

جمال‌زاده، آغازگر داستان‌نویسی نیست؛ ولی کسی است که باعث تغییری محسوس در این مسیر شده است. او با داستان‌هایی که هنوز شبیه به حکایت بود، از راه رسید. او مبارزی در راه آزادی بود، تا این که از ایران و حوزهٔ زبان فارسی بیرون رفت، و چندی بعد، نه به مبارزه پرداخت، و نه توانست اوج کار آغازین خود را تجربه کند. داستان *فارسی شکر است*، برای ما به یادگار ماند، و تأثیر گسترده‌ای در نظام آموزشی ما داشت. تدریس زبان فارسی در مدرسه و دانش‌گاه، به نظام آموزشی، افزوده شد. او گاهی وارد مبارزه با دین، و سنت-ها نیز شد. *صحرای محشر* او، نماد مبارزه با دین است، هرچند جنبهٔ هنری اندکی دارد، و حوصلهٔ ما را سر می‌برد. او نویسندهٔ پرکاری بود که در زمینه‌های گوناگونی مانند کشکول‌نویسی، و روزنامه‌نگاری نیز آثاری دارد، و طنز یکی از ویژگی‌های همیشگی او بود. *خلقیات ما ایرانیان* اگرچه یک گردآوری است؛ ولی دیدگاه جمال‌زاده را به خوبی نمایان می‌کند. یک ایران‌پرست می‌تواند مطالب دیگری را از سفرنامه‌ها گرد هم بیاورد، و جمال‌زاده نقدهای دیگران را دربارهٔ ایرانی، گردآوری کرده است.

تلاش‌های او و پدرش باعث شد که دشمنی با آنان در زادگاهشان اصفهان تا به امروز ادامه یابد. سال‌ها گذری به نام آن‌ها در این شهر وجود نداشت، و در سال‌های اخیر، هنگامی که گذری فرعی را به نام او نامیدند، بارها آن نام، پاک شد. گاه شنیده می‌شود که او را جمل‌زاده می‌خوانند.

اگر از یک داستان‌نویس پیرسیم که نخستین رمان فارسی چه بود، کم‌تر ممکن است بداند. آخوندزاده با *ستارگان فریب خورده*، هرچند به زبان ترکی، رمان فارسی را آغاز کرد، و محمدباقر خسروی با *شمس و طغرا* به زبان فارسی، دومین و به نوعی نخستین رمان فارسی را نگاشت، و این دو، هیچ یک

نتوانستند از موقعیت خود دفاع کنند، و سرپرستی رمان فارسی را برعهده بگیرند. فرزندی زاده شده بود که نیاز داشت کسی او را پا به پا ببرد. سالیانی بعد، مشفق کاظمی با رمان تهران مخوف، آن مسیر را پی گرفت، اثری که نامش بیش‌تر برای ما آشناست. از صادق هدایت در بخش روشن‌گری یاد خواهد شد؛ ولی او با داستان‌هایش گشایش‌گر راه داستان نیز به شمار می‌رود، و با ترجمه‌هایش داستان‌نویسی را در ایران، وارد فاز تازه‌ای کرد. آثار او و راه‌نمایی‌های حضوری او توانست مکتب تازه‌ای را پایه‌گذاری کند که آگاهان به خوبی درباره آن سخن گفته‌اند. افراد پرکار توانستند رمان را به قله‌های بالاتری برسانند، و احمد محمود و صادق چوبک به خط مبارزه نزدیک‌تر شدند. آنان آغازگران را از یادها بردند، در حالی که هنوز آغازگر داستان کوتاه، در یادها مانده است، و این، نشان از تلاش‌های بسیار؛ ولی پراکنده در این زمینه دارد. در زمان‌های گذشته، گاهی شعر، راه داستان را پیموده، و در زمانه ما، بسیار از این راه، دور شده است. بوف کور، یک اثر داستانی است که حال و هوای شاعرانه آن به شدت از سرعت مخاطب می‌کاهد. شعرستان نیز می‌خواست داستان را به دنیای شعر، نزدیک کند، در حالی که داستان‌نویسانی هستند که با شعر و شاعری، دشمنی می‌کنند.

راشعر

ایت‌گه انحطاط

امروز نوپردازی که با دوره بازگشت، در تاریخ ادبیات آشنا می‌شوند، می‌خندند، یا به شدت، تأسف می‌خورند. ادیبان دوره قاجار، انحطاط را دریافته بودند. و بازگشت، پاسخی بود که آن‌ها با موقعیت و تحصیلاتی که داشتند، برای گریز از انحطاط در نظر گرفتند، پاسخ دیگر را مشروطه‌خواهان دادند، این هردو، از انحطاط گریختند، یکی از تاریکی به تاریکی بیشتر، و یکی، از تاریکی به روشنایی. امروز نیز بگذار درباره شعر دوران بازگشت، به ساخت مستند بپردازند، و تمام بودجه‌ها را صرف تصحیح و کتاب‌شناسی کنند، هرچه حالت تهوع، بیش‌تر ایجاد شود، تحول، زودتر و بیش‌تر، روی خواهد داد. اگر زندگی، مذهب، ادبیات، و به روزترین دانش‌گاه‌ها بخواهد مظهر انحطاط باشد...؟ سینما که پایه‌پای صنعت، پیش می‌رود، و هنوز برای ما تازگی دارد، می‌تواند انحطاط را زیر سرپوش فن‌سالاری، پنهان کند.

صنعت نوپردازی

افرادی را می‌بینی که اندکی پیش آمده‌اند، و شعر نو می‌گویند؛ ولی با همان واژگان و همان تفکر. گویی اعتیادی در کار است که جز این، راهی برایشان به جا نمی‌گذارد. آنان هر صنعتی را به کار می‌گیرند، به جز صنعت نوپردازی که لازمه اصلی هنر است. صنایع ادبی، نام مناسبی دارد، صنعتی که می‌تواند مورد استفاده هرکسی قرار گیرد، و ارزش هنر را به مرتبه صنعت یا صناعت، کاهش دهد. حال، صنعت کهنه، با شعر چه می‌کند؟ در شهر، تلفیق گذشته و امروز را می‌بینی، بدترین نمود آن، ساختمان‌هایی با عناصری مانند سردر قوسی و گنبد و هشتی، و نمای کاشی و آجر، و مصالح

مرسوم، یعنی آهن و سیمان است. ساختمان، ظاهری کهن دارد، گمان می‌کنی در فصل گرما، خنک، و در فصل سرما، گرم است؛ ولی عمل کرد آن، درست به عکس نمودی است که به نظر می‌رسد. مطلبی که پذیرفته شده است، و سخن گفتن درباره آن، شگفت می‌نماید؛ اما چرا باید درون و بیرون ما برابر نباشد؟ آیا این، یک دروغ‌پردازی نیست؟ در شعر، محتوای قدیمی در قالب نو، و محتوای تازه و واژگان روز در قالب کهن، به صورت گسترده به کار می‌رود. نام‌گذاری گذرها در دست ما نیست؛ بنابراین، باید از آن بگذریم. نام انجمن-های ادبی می‌تواند گویای مطالب بسیاری باشد. انجمن‌های شهر ما چه نام-هایی دارد، و بسامد نام شاعران کهن، چه اندازه است؟ انجمنی که همه اعضای آن، جوانان هستند، زبان آنان زبان امروز است، و نام یک شاعر قدیمی را بر انجمن خود گذاشته‌اند، پیش‌رفت چندانی نخواهد داشت. هم-چنین نشان می‌دهد فراوانی نام‌های برتر در شعر امروز، چندان نیست، یا ما نتوانسته‌ایم نام‌ها را برجسته کنیم. درباره آرام‌گاه شاعران متعلق به امروز نیز باید فکری کنیم. در مزارستان ظهیرالدوله، مزار فرخزاد، بر زمین است، رهی معیری، حظیره‌ای دارد، و ملک‌الشعرای بهار، ایوانی قابل توجه. در شهرها بحث می‌کنند که مزار شاعری، یکی از نمادهای شاخص شهر شود. بگذریم از مزار حافظ و سعدی که سالیانی است شاخص است، و ارزش آنان نیز قابل توجه است؛ اما اگر قرار است از این پس، بنای تازه‌ای بسازیم، باید تأمل بیش‌تری کنیم. آیا قرار است جاذبه‌های ادبیات دیروز را افزایش دهیم؟ کسانی، دشمنی ویژه‌ای با نوجویی و نوپردازان دارند، و بنابر آموزش‌های نادرستی که در سراسر زندگی، و از جمله در نظام آموزشی، و به ویژه در زمینه ادبیات دیده‌اند، با هر چیزی که نو باشد، مبارزه می‌کنند. آهنگ این کتاب، افزودن بر کینه‌ها و پاسخ‌گویی به جریان ویژه‌ای نیست، یک بررسی است تا حقیقت‌جویان، با زمینه‌های فکری ادبیات امروز، آشنا شوند، و بدانند چه-گونه به این‌جا رسیده‌ایم. سخن شماری از منتقدان شعر نو، این است که شعر به زبان فارسی، بسیار است، و اکنون با آزادتر شدن شاعر، اشعار بیش-

تری سروده می‌شود. با بررسی روشن‌گری در ادبیات امروز، دیدی که شمار برجستگان، بسیار نیست.

نیم آزادی از یوشن

شعر نو با تقی رفعت، اوج گرفت. او دور از تهران به سر می‌برد، و جنبه انقلابی او، بسیار بود. سالیانی بود که اهداف و زبان شعر، تغییراتی کرده بود. ادبیات، وسیله‌ای برای ادب کردن بی‌ادبان، و شعر، وسیله‌ای برای مبارزه با استبداد شده بود. نیما اگرچه در زمینه فردی، مبارزاتی داشت، و طعم زندان را چشید؛ ولی مبارزه اصلی او، در زمینه شعر بود. دوازده ساله بود که لاهوتی، شعر نوین فارسی را از زیر بار ردیف و قافیه، رها کرد. نیما این افق تازه را می‌شناخت، و در آن، طبع می‌آزمود. لاهوتی، هم اکنون شناخته شده است؛ ولی نه در اندازه‌ای که همگان بدانند او آغازگر این راه بود. در سال ۱۳۰۱ ش مجله قرن بیستم از میرزاده عشقی، پذیرای افسانه نیما شد. نیما، باعث جهشی بزرگ در شعر نو شد، و شعر نو را ره‌بری کرد. شعر و نظریه‌پردازی، دو بال پرواز او بود. مبارزه‌ای سخت و نفس‌گیر با سنتی دیرسال که هنوز و سال‌ها پس از درگذشت او، ادامه دارد. به ویژه با گسترده شدن نسلی که ادبیات فارسی را در دانش‌گاه پی گرفته‌اند، زیر بار سخن مردی ساده و روستایی و بدون تحصیلات دانش‌گاهی رفتن، دشوار است. دوستی، اگر درباره مصیبت‌های زندگی یک نفر، سخن به میان می‌آید، می‌گشت، و نقد او را نسبت به کسی می‌یافت، و می‌گفت هرکس نام بزرگان را به نیکی نبرد، دچار این مصیبت‌ها می‌شود؛ اما هنگامی که کسی به نیما توهین می‌کرد، ساکت بود.

حتی اگر شعر نو را مفید ندانیم، نمی‌توانیم وجه مبارزاتی نیما را انکار کنیم. نیما با مذهب، درگیر نشد، و در نهایت فقر، راه خود را ادامه داد. او شخصیتی سیاسی نبود، و به مفهوم رایج در جریان مشروطه نیز برای مردم، شعر نمی‌گفت؛ بلکه موضوعات انسانی را مورد نظر داشت. برپایی همایش‌های نیماشناسی،

چاپ مجموعه مقالات نیماشناسی، و برگزاری دوره نیماشناسی، ابعاد تازه‌ای را از نیما برای ما آشکار کرده است.

هوای تازه

شاملو، طعم زندان را چشید، با روزنامه‌نگاری و انتشار کتاب جمعه توانست بار مبارزه را به دوش کشد، و همواره فردی مخالف با گروهی از مخالفان در کنار خود، به جا ماند. اشعار او در برابر فرهنگ عربی و گاه اسلامی، مشهور است، و به جز این‌ها توانست با نوآوری‌هایی که داشت، و به ویژه با رها تر کردن شعر، مبارزه خود را در زمینه ادبی، دنبال کند. ممنوعیت آثار او، آن‌گاه که تا حدودی برداشته شد، ممنوعیت نام او به جا ماند، و هنوز حتی پس از مرگ او، باقی است. ممیزی، تنها در هنگام نشر آثار، گریبان او را نگرفت که حتی کتاب‌فروشان نیز او را سانسور کردند.

میراث مبارزاتی او، به هیچ یک از مدعیان هم‌راهی با او، منتقل نشد. به جز استثنای مانند الکساندر دومای پدر و پسر، کم‌تر امکان دارد فرزندان و نزدیکان، راه فرد پیش‌تاز را دنبال کنند. در دوران حاضر، زنان وارد عرصه‌های گوناگون شده‌اند، و هم‌سران، در مواردی، پشتیبان تولید آثار هنرمندان بوده‌اند. خانواده‌ها، نشر آثار فرد درگذشته را ادامه می‌دهند، در مواردی باید از آنان سپاس‌گزار بود، و در مواردی، از آنان انتقاد کرد که هرچیزی را به چاپ می‌سپارند. جایزه‌هایی می‌کوشد نام آن‌ها را زنده نگاه دارد که از دولتی‌ها باید به جایزه آل احمد و از خصوصی‌ها که می‌کوشد راه آن‌ها را زنده نگاه دارد، به جایزه شاملو و جایزه گلشیری اشاره کرد.

یکی از مشهورترین آثار شاملو، *هوای تازه* است. نامی ساده؛ ولی پرمعنا. شاملو، این هوای تازه بود، در پی استفاده از امکانات دیگران نبود؛ بلکه خود، یک محیط تازه را برای تنفس دیگران فراهم آورد. این مرد بی‌رسانه که بارها زیر شلاق مطبوعات قرار گرفت، و کتاب مستقلی در ناسزا به او به چاپ رسید،

توانست نظر منتقدان را به خود جلب کند، جای خود را بگشاید، و حتی به کتاب‌های درسی و صدا و سیما راه یابد.

تولد یک دیلر

نام کتابی از فروغ فرخزاد نیز مانند کتاب *هوای تازه* از احمد شاملو، گویای همه چیز است؛ *تولد* دیگر. گویی زن ایرانی، باز به دنیا آمده است. برای نخستین بار، زنی در ایران، زنانه شعر می‌گوید. این دومین بار است که در این کتاب، از عنوان کتاب می‌گویم؛ ولی توجه داشته باش که عنوان، ناشر، و طرح جلد *افسانه* نیمایوشیچ، هرچیزی که بود، اگر آن محتوا را نداشت، نمی‌توانست آن تأثیر را داشته باشد، و آن‌چه برای ما به جا مانده است، عنوان و طرح آن نیست که محتوای آن است. کتاب شعری به دستم رسید. طرح جلد، فوق‌العاده‌ای داشت. تولید این کتاب با امکانات شهرستان، اعجازی بود. مدت‌ها در پی بودم که آن را چه‌گونه چاپ کرده‌اند. با دستگاه‌های چاپ آن زمان، باید دوبار زیر چاپ می‌رفت، و تنظیم رنگ طلایی بر مقوا نیز دشوار بود. اکنون سال‌هاست که رنگ و روی آن جلد، رفته است. عنوان و طرح می‌تواند در فروش، تأثیر داشته باشد؛ ولی تأثیرگذاری بلندمدت، مربوط به محتواست. پرویز شاپور هم‌سر فرخزاد توانست راهی را به نام کاریکلماتور بگشاید. جملات او گاه، بی‌ارزش، کم‌ارزش، حاصل یک ذهن بیمار، لطیفه‌مانند، بازی با کلمات، و شماری، دارای ارزش هنری است. حذف شماری از جملات او می‌تواند خدمت بزرگی به او باشد. کاریکلماتور، هنوز رهروانی جدی ندارد. کاریکاتور، هرچند سابقه‌ای دیرین دارد؛ ولی به مفهوم امروزی آن، مدیون غرب است. کاریکاتوریست می‌تواند کاریکلماتوری را به کاریکاتور تبدیل کند، یا با خواندن کاریکلماتورها، ذهن و نگاه خود را برای کاریکاتور، تربیت کند. کاریکلماتور، از تلاش‌های در خور ذکر برای آشتی ادبیات با هنرهای تجسمی است.

۲

تشریح گریه

دردداستان

چند روزی از مرگ یکی از داستان‌نویسان می‌گذرد. دیروز خبر درگذشت او را از خواهرم شنیدم. یک بار با او هم‌سفر بودم، و یک بار در یکی از جلسات نقد او حضور داشتم. جست‌وجویی کردم، نام او را به خاطر پرسشی در جدول، جست‌وجو کرده بودند. این‌ها افتخار نیست، این‌ها شهرت نیست. در نهایت، دانستن نام نویسنده و نام یک کتاب از او. ادبیات می‌تواند به کار زندگی ما بیاید، و اندکی از دشواری‌های فکری پیش‌رو را از پیش پا بردارد. در تشخیص نویسندگان زرد، به طور معمول دچار اشتباه هستیم. آن‌ها از یک شیوه استفاده نمی‌کنند تا زود شناخته نشوند. همه آن‌ها یک شکل نمی‌نویسند. تشخیص نویسندگان زرد، بعد از این‌که سودشان را کردند، جایزه‌هایشان را گرفتند، و کتاب‌هایشان را فروختند، ارزشی ندارد. گذشت زمان، می‌تواند افشاگر خوبی باشد. نویسنده‌ای ممکن است نویسنده زرد نباشد؛ ولی در نهایت، مورد بهره‌برداری زردها قرار گیرد. اگر چراغی را در مسیر زندگی خود یافتیم، آن را در جایی قرار دهیم که گزندی از ره‌گذران و باد به آن نرسد. چراغ باید در بلندی باشد که بتواند مسیر ما را روشن کند. تاریکی را در بالا نشانیم.

هدایت گره‌ها

مبارزه با خرافات، از پای‌گاه‌های مختلفی ممکن است دنبال شود: کسانی که درد دین دارند، دغدغه آنان، درگیر شدن مردم در پوسته، و دورماندن از هسته است. تمسخر. شهرت‌طلبی. رها شدن از مناسک و راحت‌طلبی به جای راحت کردن مردم از بندهای بردگی. در این سال‌ها با رواج بازار دین، سخن مخالفان، نشان دادن ریاکاران بوده است. کسانی که در ظاهر، دین‌دارند، و کردار و گفتارشان هم‌خوانی ندارد.

همین ویژگی را باید دربارهٔ مدعیان مبارزه با خرافات به کار ببریم، یا حتی کسانی که در ظاهر، هنرشان دینی نیست؛ ولی غرق در خرافات‌اند. مبارزه با خرافات، در ادبیات نوین فارسی، یادآور نام میرزا آقاخان کرمانی است، و پس از او صادق هدایت، پرچم‌دار این مبارزه است.

مطالعهٔ آثار صادق هدایت را از نه سالگی آغاز کردم. این امکان هنوز هم زودتر از این، برای کسی فراهم نیست. مجموعه داستان *سگ ولگرد* از کتاب‌های پرستو، نخستین خوراک من، در این راه بود. این مطلب را باید می‌گفتم تا اطمینان یابی که آشنایی‌ام با آثار هدایت، دیرسال است. پرسش‌هایی دربارهٔ او در من شکل گرفت، و سال‌ها گذشت تا بتوانم پاسخ آن‌ها را بیابم. سالیانی بعد، آثاری دربارهٔ او منتشر شد. به ویژه با بازتر شدن فضای سیاسی، از او گفتن، به مد روز تبدیل شد. کتاب‌ها را خواندم، پای برنامه‌های رادیویی نشستم، و برای داشتن مستندها، هزینه کردم. آنچه برای این منابع، ارزش داشت، سرک کشیدن به زندگی شخصی و هویدا کردن حواشی زندگی او بود تا برجسته کردن مبارزات او. دانه‌ای پاشیده شده بود که اینان وظیفهٔ خود می‌دیدند آن را جمع کنند؛ جذب بودجه و کسب شهرت. پس از فرونشستن این تب، سفرهٔ آنان نیز جمع شد.

هدایت، به نقد گستردهٔ خرافات، از بالا تا پایین پرداخت، و در این راه، به ویژه دین‌داران، متولیان دینی، و حتی سردی و گرمی را در طب سنتی، به نقد کشید. آیا او انصاف نداشت، یا خرافات و دین در هم آمیخته شده است؟ هدایت آن‌گاه که جنبه‌های هنری را در اثری فرومی‌گذارد، باز به روشن‌گری‌های خود، ادامه می‌دهد. او سرمشق بسیاری از روشن‌فکران بوده است؛ کار او را تکرار کرده‌اند، و کم‌تر کسی توانسته است مبارزات او را ادامه دهد. جاذبهٔ او برای نسل جوان، ممنوعیت‌هایی است که هنوز برقرار است، و نیز نقدهای تند به دین و دین‌داران. دربارهٔ خودکشی او، نظریاتی ارائه شده است؛ یکی بیمار بودن اوست. اگرچه هدایت، هنرمند است؛ ولی می‌تواند به لحاظ روانی، بیمار باشد، همان‌گونه که عده‌ای ضعف‌های او را برجسته می‌کنند، و نمی‌خواهند

نقاط قوت او را بپذیرند، عده‌ای تنها از برجستگی‌های او می‌گویند. مخالفت با همه‌چیز و تمسخری که برخاسته از یک شادی سطحی بود، او را بیمارتر کرده بود. دیگر، دور شدن او از دوران آفرینندگی و آغاز کهن‌سالی است، و دیگری، شکست عشقی او. اما اگر کسی به انتقادات او توجه داشته باشد، و آن‌ها را اصل بداند، درمی‌یابد فردی چون او، چه رنجی از نادرستی‌ها می‌برده، سپس آن‌ها را بازتاب داده، و با موج گسترده انتقادات، روبه‌رو شده، و آن‌گاه تأثیر سخن خود را نیافته است. جامعه‌ای که به راه خود می‌رود. او به تنهایی کار بزرگی را آغاز کرده، و بار سنگینی را به دوش کشیده بود. شهرت و پول و مقام را دیگران درو کردند، و او حتی در جامعه ادبی، دشمنان و نصیحت‌گرانی داشت.

هدایت، برگ‌های فاسدی را در برابر خود دیده، و نتیجه گرفته است که درخت، فاسد است. او به نقد برگ‌های فاسد پرداخته است، و نه فساد. برای همین، کار او بسیار گسترده و کم عمق است. یکی از درس‌های هدایت برای روشن‌گران این است که بدون امکانات ویژه، سرمایه، دسترسی به رسانه‌ها، نبود جشنواره‌ها، و با امکانات آن زمان، کار خود را به انجام رساند، و با شمارگان بسیار اندک، آثار خود را ارائه کرد. هدایت، در رشته‌های دیگری همچون پژوهش، ترجمه، گزینش، و بازنشر نیز تلاش‌هایی داشته است، و در تمامی آن‌ها می‌توان نگاه ویژه او را به تماشا نشست.

بوف کور سالیانی است مورد توجه قرار گرفته است، و هرچند که خود هدایت، سه قطره خون را برتر از بوف کور می‌دانست؛ ولی بوف کور به نماد صادق هدایت تبدیل شد، و نقدها و شرح‌هایی بر آن نگاشته آمد.

آل قلم

آثار جلال آل احمد در کتاب‌خانه پدر موجود نبود، و بنابراین، سالیانی گذشت تا او را بیابم. *ارزیابی شتاب‌زده* در کتاب‌خانه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان توانست من را به پی‌گیری آثار او وادارد. سالیانی گذشت، و توانستم

او را بشناسم. نثری قابل توجه با موضوعاتی پراکنده. بارها خواستم مؤلفه‌های نثر او را استخراج کنم، و نتوانستم، او نیز چون شریعتی، مصنوع نمی‌نوشت. هنگامی که توصیف او را هنگام نوشتن، خواندم، دریافتم که این ویژگی نثر او، از کجا آماده است: او هنگامی که می‌نوشت، گویی قلم در دست ندارد، و به صورت مستقیم با کاغذ، در ارتباط است.

از مترجمان معمول آن سال‌ها بود، و بنابراین، ترجمه‌های او، دقیق نیست. عنوان‌هایی مانند *هفت مقاله* و *سه مقاله* می‌خواست گردآورنده چند اثر از او باشد. نقدهای او بر تئاترها و نمایش‌گاه‌ها به‌تر بود به صورت کتاب منتشر نشود. بسیاری از آنچه او برای نقد برگزیده بود، ارزش چندانی نداشت، و خیلی زود، فراموش شد. هنگامی که اصل، فراموش شود، نقد نیز به کار ما نخواهد آمد. آن‌گاه که به صورت جدی‌تر و از جمله در سفرنامه یزد، وارد تحقیق می‌شود، به کار امروز ما کم‌تر می‌آید، و اگر کتاب را به خاطر نثر آل احمد، دست گرفته باشی، به‌تر است از این بخش‌ها بگذری که آمار است، و نه حتی تحلیل. در گفتار، شتاب‌زده است، و در پژوهش، ملال‌آور.

آل احمد در زمینه فردی، مبارزاتی داشت، و فراتر از حزب توده، با راه سوم خلیل ملکی، همراه شد. جسارت او در مدیر مدرسه، سنگی برگوری، و نفرین زمین به نمایش درآمده است. مطالبی اروتیک که ارزش آن به مشاهدات خود اوست، و جنبه افشاگرانه دارد؛ وگرنه گزارشی بیش نیست، و از هنر، دور افتاده است. امروز این مطالب، جنبه افشاگری خود را از دست داده است، و داستان اروتیک نیز اندک نیست. سنگی برگوری می‌تواند ارزشی به لحاظ ادبیات اعترافی داشته باشد، اعتراف درباره خود که یک سویه دیگر آن، هم‌سر اوست، و هم‌سری که یک هم‌سر عادی نیست، و هنرمند مشهوری به نام سیمین دانشور است.

نام او را در این‌جا آوردم تا نمادی از کسانی باشد که بیش از ظرفیت، از آنان بهره گرفته‌اند. آل احمد هرچه بود، به هر حال ظرفیتی داشت، و بیرون از این ظرفیت، آدمی غیر مبارز به نظر می‌آید. او یکی از برداشت‌های این زمان بود،

تبدیل نویسنده‌ای که در زمان یک حکومت دیگر زیسته است، به نویسنده‌ای مورد پسند حکومت دیگر! امروز داستان‌نویسان و روشن‌فکران، او را طرد کرده‌اند، و از تأثیر او در زمینه‌های دیگر، بسیار کاسته شده است. تنها، یک فرد مشهور است. شاید شهرت زود هنگام، باعث آمد که او نتواند به ذات هنر، نزدیک شود.

مرگ او، از مرگ‌های مشکوک است. البته با روشن‌گری هم‌سر او، می‌توان به حقیقت ماجرا پی برد. هم‌چنین تصویر او در اسالم، شکستگی و پیری زودرس او را به ما می‌نمایاند.

بزرگ علوی

علوی، مبارزه را در زمان رضاشاه آغاز کرد، و در جوانی، به زندان افتاد. او در زندان توانست به قلم و کاغذ، دست‌رسی پیدا کند، یادداشت‌هایی بنویسد، و آن‌ها را به بیرون از زندان منتقل کند. ورق‌پاره‌های زندان، حاصل این تلاش است که آغازگر ادبیات زندان به نثر، در روزگار ما به شمار می‌رود. چشم‌هایش از آثار مشهور او، با توصیف خودکامه‌ای که شلاق به چکمه می‌زند، و درخت‌ها را قطع می‌کند، آغاز می‌شود، خودکامه‌ای که کسی نیست جز رضاشاه. علوی، با بیرون رفتن از ایران، یک مخالف، باقی ماند، و مبارزه را فراموش نکرد. دورهٔ طلایی آفرینش‌گری او به پایان نزدیک می‌شد. بیش‌تر تلاش او در آلمان به تدریس زبان فارسی گذشت.

صورتک گلشیری

مبارزهٔ سیاسی را در جوانی آغاز کرد، و هم‌چنین توانست داستان را وارد انجمن‌های ادبی اصفهان کند، و بعدها مشهورترین فرد از اعضای این انجمن‌های ادبی شد. پس از این، دبیر انشا بود، و همهٔ فعالیت او در اصفهان در همین‌ها خلاصه می‌شود؛ تحصیل در دانش‌گاه اصفهان، مبارزه، زندان، چاپ

پایان نامه، و تدریس. پایان نامه‌ای که به فرهنگ عامه پرداخته بود، و راه کسانی همچون هدایت، جمال‌زاده، شاملو، و بزرگ علوی را به یاد می‌آورد. شهرت گلشیری با پاک‌سازی از آموزش و پرورش و مهاجرت به تهران، اوج گرفت. او مخالفت خود را نگاه داشت، و آن را با ریاست کانون نویسندگان ایران، و سخنرانی‌های تند و مصاحبه‌هایی که با رسانه‌های خارجی از جمله بی.بی.سی داشت، به نمایش گذاشت. انتشار مجلهٔ کارنامه یکی از بانفوذترین مجلات ادبی آن زمان، از نقاط برجستهٔ کارنامهٔ اوست؛ اما میراث مبارزاتی او در ادبیات، چندان نیست. او کوشید از توصیف در داستان، دوری کند، و آن را به تعویق بیندازد که متأثر از آثار غرب بود، و روش *شازده احتجاب* مشهورترین اثر او نیز شباهت‌هایی با اثری از فالکنر داشت؛ چراکه او ویراستار ترجمهٔ فارسی *خشم و هیاهو* بود.

در نمایش

فتح‌علی آخوندزاده، آغازگر مبارزه در ادبیات نمایشی است؛ ولی دور بودن او از حوزه ادبیات فارسی، مانع تأثیرگذاری جدی او شده است. هم‌چنین تلاش او برای تغییر خط، او را از جمع خادمان زبان فارسی، دور می‌کند. اهمیت حسن مقدم در این است که مردی فرنگ رفته بود؛ ولی در نمایش جعفرخان از فرنگ برگشته، یعنی مشهورترین اثر خود، به نقد از فرنگ برگشتگان پرداخت، و به تمسخر کهنه‌گرایان، اکتفا نکرد. تجدیدی که نمی‌تواند با خرافات، مبارزه کند، و قوز بالا قوز است.

انتقاد، پیش از انقلاب در نمایش، وجود داشت، البته در این حد که چرا برق، این قدر گران شده است، این‌ها نقدهای اساسی نیست، و نمی‌تواند دیدگاه‌ها، و مسیر پیش رو را تغییر دهد. امروز همین انتقادهای نیز بسیار کم‌رنگ شده است. این‌جا ایست‌گاه پراهمیتی است، هنر ششم، و سینما، فرزند نمایش است. هنگامی که نمایش نتواند بیدارگر باشد، سینما نیز نسبتی با روشنی نخواهد داشت. تلویزیون در ذات خود، جادویی است: تله‌ویزیون و دل‌سپردن به جادوی آن و پرده نقره‌ای، و مست تماشاشدن مردم، هنگام دیدن فیلم، نباید هنرمند را از راه خود، دور کند.

هنرهای نمایشی، نیاز به سرمایه، و پروانه‌های گوناگون دارد. صاحب اثر، با افراد بسیاری درگیر است، و محتوا و هدف اصلی را فراموش می‌کند. زحمت بسیار، به او می‌قبولاند که راه درستی را می‌پیماید.

درس سخنرانی

آثار شریعتی، از کودکی در دست‌رسم بود. هم‌چنین پدرم کتابی را از او به امانت گرفت، و با شنیدن محتوای آن، و خواندن چند سطر از آن، مطالبی که می‌دانستم، و بسیار نبود، به چالش کشیده شد. در زمانه‌ای بودم که بسیاری از هیجان‌ها درباره‌ی او فرونشسته بود. نگاهم به او، یک نگاه پذیرا نبود، چرا باید او را گروهی بستایند؟ می‌خواندم، و چیزی در نمی‌یافتم. او را می‌شناختم، یک مبارز زندان رفته، یک سخنران پرهیجان، و یک منتقد سستی‌هنده. اما او را بسیار دیرتر از کسانی مانند هدایت و آل احمد شناختم. در دست‌رس بودن آثار، مذهبی بودن، هیجان، شهرت، و نحراف و خشونت‌شماری از پی‌روان او، باعث آمده است تا شماری به او توجه نداشته باشند. اگر دوست‌دار شریعتی، و یا از منتقدان به او باشیم، به هر حال انحراف مکتب او، قابل انکار نیست. اثری را از او مطالعه می‌کنی، خیلی زود، تمام می‌شود، نه تحقیقی است، و نه پیچیده؛ اما به‌تر است آن را باز مطالعه کنی، و تا ندانی او چه کرده، و چه گفته است، آن را بر زمین نگذاری. خواندن یک اثر کوتاه از او، برای کسی که اهل مطالعه است، بسیار سریع امکان‌پذیر خواهد بود؛ ولی حواشی را نباید فروگذاری. آنان که به نقد دین پرداختند، بیرون از دین بودند؛ ولی شریعتی، مؤثرترین فردی بود که از داخل دین، به نقد پرداخت. تا هنگامی که اصلاحات مورد نظر او، انجام نپذیرد، سخن او، تازه و شنیدنی است.

شریعتی با سخنرانی در حسینیه آغاز کرد. حسینیه‌ای که همانند آن، وجود نداشت، و هنوز به وجود نیامده است. او به مرگی مشکوک درگذشت، و بار مشکوک بودن مرگ او، آن‌گاه برای سنگین می‌شود که او را بشناسی، و بدانی آنان که مورد تهاجم او بودند، با مخالفان خود چه کرده‌اند. جنبه‌ی مبارزاتی شریعتی، از تمام کسانی که در این کتاب از آن‌ها نام برده‌ام، قوی‌تر است. ممنوعیت‌ها، دست‌گیری‌ها، سلول انفرادی، و سرانجام این مرگ.

او موافقانی دارد که تنها به خاطر هیجان و شهرت، از او طرف‌داری می‌کنند، و شگفت‌تر این که مخالفانی دارد که هنوز نمی‌دانند او چه گفته است!

هنگامی که هنوز گوشی‌های تلفن جیبی، برخوردار از اینترنت نبود، پیامکی به دستم رسید: «سر سفره را بگیر، دکتر علی شریعتی». آن قدر سخنان معمولی شریعتی رد و بدل شده بود که این پیامک طنز را ساخته بودند. نشر بیش از ظرفیت سخنان یک تن، بدون این که او شناخته شود. به‌ترین راه برای این که به یک سخنران بد بفهمانیم که بد، سخن گفته، این است که از یکی از مخاطبان بپرسیم او چه گفت؟! به آسانی می‌توان به یک نفر فهماند که آثار او، مخاطب چندانی ندارد. اما هنگامی که سخنان یک نفر با سرعت بالایی نشر می‌شود، نمی‌توان دریافت چه مقدار از مخاطبان او، به شناخت او دست یافته‌اند، و چند نفر می‌توانند این شناخت را به دیگران منتقل کنند. فرصتی که برای شناخت شریعتی داشته‌ایم، به خشونت، ترور، هیجان، تب، و تعصب گذشته است. فرصت زیادی، صرف انتشار تصاویر زیبا از او می‌شود. سالیانی پیش، پیرمرد کتاب‌فروش تماس گرفت، و از من خواست به مناسبت درگذشت شریعتی، در محفلی ادبی سخن بگویم. یادم نمی‌آمد که مبلغ شریعتی بوده باشم، حتی انشاهای دوران تحصیل من، درباره او نبود. به کسی نسپرده بودم که اگر جایی سخنرانی خواستند، من را خبر کنید؛ اما قرعه فال، به نام من افتاده بود. نهایت تلاش خودم را انجام دادم تا آن چه می‌گویم، تازه باشد، و دریافتم که هنوز نمی‌توانم به شناخت دیرسال خود از شریعتی، تکیه کنم. روز موعود، یک بعد از ظهر بسیار گرم تابستانی بود. جمعیتی در خور، در یک زیرزمین، و کولری آبی که هوا را شرجی‌تر می‌کرد، و کت سخنران اصلی که پیام بدی در بر داشت. من با دم‌پایی و نصفه آستین رفتم. ظاهر من چنان بود که دیگر از من دعوت نشود، و محتوا را تا جای ممکن، تقویت کرده بودم. جلسه، آغاز شد، سخنرانی طولانی یک تن درباره زمینه‌های فکری مشروطیت، شعر و آواز و موسیقی و سرانجام آهنگی پخش شد، خانم مجری، متنی ادبی را از شریعتی خواند، بدون این که نامی از او ببرد، در حالی که همه تکرار می‌کردند

شریعی. مجلس، آماده آماده بود. پشت تریبون رفتم، و سخن گفتم. سخنانم واکنش‌های متفاوتی را برانگیخت، و بیش‌تر، از همان گونه‌ای که روشن بود سخنانم درک نشده است. مدیر انجمن که نمی‌شناختمش، پس از جلسه، از من پرسشی پرسید. گویی می‌خواست من را بگیرد، و چون حالی‌اش کردم که به سخنم گوش نداده است، در رفت. حدسم درست بود، دیگر از من در این جلسه، حتی به عنوان شنونده، دعوت نشد. چندی بعد، محل انجمن را فروختند، کسی که در جلسه آن روز، دف زده بود، ترور، و مدیر انجمن، دست‌گیر شد، و شش ماه، میهمان بود. چه قدر خوب که آدم، در این‌جاها نباشد؛ چون انگشت اتهام به سوی دراز می‌شود که به خاطر وجود تو، این‌ها روی داد، و یا شاید خودت کسی را فروخته باشی. مدیر انجمن، مردی بود که می‌شد عاشقش شوی، به چندین هنر، آراسته، نقاش، خوش‌نویس، گوینده، مستندساز، مدیر نگارخانه، و مدیر انجمن ادبی؛ ولی کاری تازه از او ندیدم، و نتوانست برانگیزاننده موجی باشد.

سخنان شریعی، گاهی نادرست است؛ ولی این که او را انسانی در جست‌وجوی شدن بنامیم، یعنی اگر عمر بیش‌تری می‌یافت، بنیادین‌ترین نظریات خود را تغییر می‌داد، نادرست است. شریعی در فلسفه حج، آغازگر و یا یکی از آغازگران شناخت حج به شمار می‌رود. کتابی ساده و دور از فلسفه ملال‌آور دانش‌گاهی که باید در بستر تاریخی خود، دیده شود. حج برای ایرانی که در مکه یا در عربستان زندگی نمی‌کند، سفری طولانی و پرهزینه است که یا آن را انجام نمی‌دهد، و یا از سر ناآگاهی انجام می‌دهد.

تأثیر شریعی، همچنان گسترده است، و بنابراین، دشمنی با او نیز ادامه دارد. یکی از ضعف‌ها، اسنادی است که برای آزادی از زندان، امضا کرده است. کسی که با زندان در کشور ما آشنا باشد، می‌داند که فشار زیادی برای امضا کردن این اسناد از سوی مأموران و حتی خانواده، به زندانی وارد می‌شود. بسیاری، این اسناد را امضا کرده‌اند. اما عمل او پس از زندان، اهمیت دارد. آیا او به امضای خود پای‌بند بوده، یا راه خود را طی کرده است؟ و این‌جا روشن

می‌شود که او چه‌گونه حکومت را دست انداخته است. با امضای اسناد هم-کاری، آزادی را خریده، و سپس آزادی خود را در راه مبارزه، به کار گرفته است. از بزرگ‌ترین پیروان مکتب شریعتی، عبدالکریم سروش است. مردی که دوست‌داران ادبیات انتقادی نیز به او انتقاد دارند. گرایش او در سخن و در نثر و نظم به ادبیات دیروز، مانع از این است که دربارهٔ او، بسیار بگوییم؛ ولی نام او برای آشنایی دادن مردم، با شماری از اصطلاحات مانند پلورالیسم دینی، در یادها خواهد ماند.

پیش‌زمینه و پس‌زمینه چاپ یک کتاب، نشست‌ها، کنگره‌ها، و انجمن‌های ادبی قرار دارد. تاریخ‌ها به انجمن‌های اسم و رسم‌دار پرداخته‌اند؛ ولی نشست‌های تک جلسه‌ای، و محفل‌ها را نباید از نظر دور داشت. جاهایی که اشعار برای نخستین بار در آن‌ها ارائه شده، و شاعران را به ادامه راه، تشویق کرده، و سپس زمینه فروش کتاب را فراهم آورده است. در این زمینه، کار داستان، به ویژه در کشور ما، دشوارتر بوده است. مخاطب ناآشنا با این نشست‌ها، نباید تأثیر این جلسات را از نظر دور بدارد. یکی از راه‌های ورود به تذکره‌ها، حضور در نشست‌ها و پیوند با مدیران نشست‌هاست. هرکسی که نامش در تذکره‌ای آمد، گمان می‌کند نام او برای همیشه با ادبیات، پیوند خورده، و وارد تاریخ شده است.

فیلم *درخشش* از استنلی کبریک به جز خوبی‌هایی که در سخن اصلی خود دارد، در تصویر کردن یک آدم با توهم نویسندگی نیز توفیق یافته است. دیوانه‌ای که گمان می‌کند نویسنده است، و گمان او آنقدر شدت دارد که بیننده نیز به اشتباه می‌افتد. این نمونه‌ها، اندک نیست. دیوانه‌ای را می‌شناسم که می‌گوید شب‌ها نکاتی به ذهنم می‌رسد، هم‌سرم را از خواب بیدار می‌کنم تا واژه‌نگاری کند! این دیوانه، یک نویسنده، یک مترجم، مدرّس چند رشته، و یک سخنران است. کسی وانمود می‌کند به کاری مانند خیاطی سرگرم است، یا مهارتی در آن ندارد، و خود را خیاط می‌داند؛ اما هنر، با زیرشاخه‌هایی که دارد، آسیب‌های بیش‌تری دارد؛ فرد، خود را هنرمند می‌داند، بدون این که بداند هنر چیست، و هنرمند کیست، و اگر این ادعا را نداشته باشد، در زیرشاخه‌ای مانند ادبیات، خود را ادیب و ادیباتی می‌داند، در حالی که شناختی از ادبیات ندارد، خود را نویسنده، شاعر، و منتقد می‌شناساند. این دیوانه‌ها در تمام

عرصه‌ها هستند، و یکی از مشکلات بزرگ، جولان و بلکه سردمداری آدم‌های نامرتب در نشست‌هاست. کسی را می‌شناسم که صبح خیلی زود سر کار خود در شهری دیگر می‌رود. کار صنعتی با راهی طولانی. عصر بازمی‌گردد، و می‌خواهد به تعدادی از نشست‌ها سر بزند، و دخالت کند، و خود، گرداننده نشست‌هایی هست. او چه هنری دارد؟ تاکنون چند اثر هنری تولید کرده است، چه جایی در هنر دارد، و چرا جلودار شده است؟ هنگامی که جامعه، این‌ها را نداند، و نسبت به این‌ها دل‌سوز باشد، و بگوید بگذار کارش را بکند، و دلش را نشکن؛ ولی در برابر هنرمند بایستد، و دل هنرمند را بشکند، دچار همین وضعیتی می‌شویم که شده‌ایم. چه کسی می‌گوید دیگرانی که نیمی از روز را به کار ملال‌آور اداری، ولو با ظاهری فرهنگی گذرانده‌اند، حق دارند نشست‌های فرهنگی ما را آلوده کنند؟ هنگامی که نقدهایی چنین دارم، می‌گویند چرا نام نمی‌بری؟ کار من افشای یک روند است، ای کاش ما تنها یک یا چند تن مانند اینان داشتیم، ای کاش این، محدود به یک تن، یک شهر، و یا یک رشته بود.

نشست‌ها از مواردی است که به ما می‌قبولاند تو اهل ادب و هنر هستی. اگر کسی دست‌اندرکار انجمنی باشد، و یا به چند انجمن رفت و آمد کند، دیگر حتمش حتم می‌شود که در مسیر هنر، گام می‌زند، و به آسانی به دیگرانی که هنرشان را در این نشست‌ها عرضه نمی‌کنند، و یا قابل عرضه نیست، برچسب غیر هنری می‌زند. چند نشست ناخوب با هنر نازل، و ارائه هر هنری که به دست آن‌ها برسد، و هر هنرمندی که در دست‌رس باشد، با ذوق آدمی چه می‌کند؟ این نشست‌ها هیچ‌گونه ملاکی برای هنر و حضور افراد ندارد، به جز این‌که در برابر هنر والا، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم بایستد. اگر شمار این نشست‌ها بر نشست‌های مفید، غلبه داشته باشد، ذوق هنری یک جامعه، از دست می‌رود.

سالیانی پیش، دیوان شاعران را از کتابخانه می‌گرفتم، تمام و کمال می‌خواندم، و ترکیب‌هایی را که به نظرم زیبا می‌آمد، یادداشت می‌کردم. بی‌هدف، و نام ویژه‌ای مورد نظرم نبود. دیوان یکی از شاعران اصفهان، قرار بود چاپ شود. سال‌ها انتظار، و معطلی برای نگارش مقدمه به قلم یکی از استادان دانش‌گاه اصفهان. سرانجام به چاپ رسید، و تا به کتابخانه‌ها برسد، من از یک کتاب-فروش آن را گرفتم. شب به خانه آمدم. خسته و کوفته از کار و بلافاصله به بررسی دیوان پرداختم. مرحوم شاعر، از لزوم ویرایش کردن اشعار نگاشته بود، و این‌که باید مقداری از شعرها را دور ریخت. ناراحت شدم. چه آفرینشی است که باید دور ریختن در آن باشد. اما دیوان او را که بررسی کردم، دیدم هیچ چیزی برای من ندارد. همین‌هایی نیز که چاپ شده، زیاد است. امروز بیست سالی از آن زمان گذشته است، و حتی حاضر نیستم درباره‌ی چنان اشعاری، فکر کنم. انسان به جایی می‌رسد که گمان می‌کند هر کاری کند، زیباست، درست به عکس روزگاری که به لطف جوان بودن، کارهای زیبایی انجام می‌دهد، ولی شمار زیاد نقدها، او را از ادامه‌ی راه بازمی‌دارد. افزوده شدن شهرت و شمار اطرافیان، باعث می‌شود کارهای نازیبای ما، به‌تر جلوه کند. باید مراقب تأییدها بود، آنان که تأیید مقامات را به دست می‌آورند، و آنها که به دست نمی‌آورند، و گمان می‌کنند شاعری مردمی و مبارز هستند.

شهرت

مدیر انجمنی ادبی، جلسه را به تولد خود، اختصاص داده بود. افراد، اشعارشان را که برای او سروده بودند، خواندند، و ناگهان سر و کله‌ی شاعرنمای کهن‌سالی پیدا شد که طبق معمول، بی‌تاب میکروفن بود. بلافاصله پس از ورود، و بدون نوبت، در جای‌گاه قرار گرفت، و بی‌قرار، گلایه کرد که چرا او را دیر خبر کرده‌اند. شعر خود را خواند، و رفت. از این مجلس به آن مجلس، و

تنها به عشق میکروفن، و نه هیچ چیز دیگر، از همان نمونه که یک دقیقه پیش تر وقتتان را نمی‌گیرم، و پس از پرگویی، تازه بسم الله می‌گوید! گروهی پس از مدتی چون به شهرت دست نیافته‌اند، عصبی می‌شوند، و گروهی مانند این شاعرنمای کهن‌سال، خیلی زود گمان می‌کنند به آنچه خواسته‌اند، دست یافته‌اند. شناخت هم‌کاران را در زمینه ادبیات، برابر با شهرت خود گرفته‌اند، و شهرت را برابر با نزدیک شدن به ذات هنر.

با نظریه هنر برای هنر، میانه خوبی دارم، بسیاری از هنرمندان، پی‌رو این نظریه هستند، و هنرشان این‌گونه است؛ ولی گاهی هدفی در پس هنر، دنبال می‌شود که شهرت، به دست آوردن موقعیت اجتماعی، درآمد، و ماندگاری است.

چند نهم

اشعار نسیم شمال، عارف قزوینی، و ایرج میرزا هنوز کاربرد دارد، و نشان می‌دهد که درجا زده‌ایم. آن‌ها توانستند روشن‌گری‌هایی داشته باشند؛ ولی راهی تازه نگشودند.

سهراب سپهری، به جز چاپ مجموعه اشعار خود، تلاشی برای طرح کردن خود به نام شاعر نداشت؛ نه در نشست‌ها و در انجمن‌ها، و نه در رسانه‌ها. امکان حضور او در رادیو فراهم بود؛ چون با فرخزاد ارتباط داشت. این نیز نوعی از مبارزه بود. مهدی اخوان ثالث، مورد بهره‌برداری قرار گرفته است، ممنوعیتی ندارد، و مبارزات قابل توجهی در زمینه فردی و ادبی ندارد؛ ولی باید نام او را در این‌جا می‌آوردم؛ چراکه این کتاب، با گفتاری منسوب به او آغاز شد. پیش‌گفتار را می‌توانی باز بخوانی: با حکومت بودن یا بر حکومت بودن. شیوه زندگی و شاعری او نیز جز این نبود.

نخستین تجربه مطالعه اشعار سیمین بهبهانی را با مجموعه شعر جای پا در کتاب‌خانه پدر دارم. مجموعه‌ای که نمی‌توانست مورد پسند من باشد. اما او سال‌ها بالید، و اشعار قابل توجهی سرود، و هم‌چنین توانست از جمله روشن‌گران این روزگار باشد. باید سخاوت‌مندانه، بسیاری از اشعار او را کنار

گذاشت؛ ولی هنوز مجموعه‌ای را از بهترین اشعار او نیافته‌ام که بتواند خواننده را بدون هیچ قید و شرطی با خود همراه کند. اگر از کسانی دیگر بگویم، مسیر این کتاب، منحرف می‌شود، اگر از کسانی نام نبرم، خواننده گمان می‌کند خصومتی در میان بوده است، یا آن‌ها را نمی‌شناخته‌ام. اگر تنها نام آن‌ها را بیاورم، فهرستی بدون فایده خواهد شد. بهار، با کارهایی گوناگون در شعر، روزنامه‌نگاری، پژوهش، و سیاست، و آرزوی ما که ای کاش در ادبیات، تندروتر بود، و با آرزوی دیگر، این بحث را پایان می‌دهم که ای کاش شعر مکرّم، قوی‌تر بود تا یاد او زنده می‌ماند.

ترانه و رپ

در زمان‌های دور، ترکیب خواننده و نوازنده و شاعر وجود داشته است، و اکنون ترانه‌ها و به ویژه شعر رپ، این امکان را فراهم می‌کند. گاهی نوازندگی، همان آهنگ‌گذاری و تنظیم آهنگ است. در سال‌های اخیر، این اشعار به صورت تصویری، اجرا می‌شود. یعنی تلفیقی میان شعر، آواز، آهنگ، و تصویر، صورت می‌گیرد، و اثری شنیداری و دیداری فراهم می‌آید که برای تولید آن، نیاز به زحمت زیادی نیست.

رپ، هرچه مقدس باشد، به هر حال مناسبتی است، و این‌گونه جاافتاده است که تنها کارهای جدید، دنبال شود. کارهای تاریخ گذشته، افزون بر این که با مناسبتی در پیوند است یا نیست، شنیدنی نیست. آن‌چه برای نسل امروز به جا مانده، مطالبی است که در طول سال‌ها و برای نسل‌های گوناگون، جذاب بوده است. حال اگر مطلبی، تنها چند روز برای ما جذاب باشد، چه‌گونه می‌تواند در طول تاریخ و برای دیگران بماند؟

ترانه‌ها پراز ناله و نفرین است، و پرمخاطب‌ترین خوانندگان رپ، جوان‌ترین‌ها هستند، و کسانی که واژگان زشت بیشتری استفاده کنند، و به مذهب و مقدسات، حمله کنند. این‌ها انتقادات عمیقی نیست. افراد گمان می‌کنند یک خواننده رپ، دورترین فرد نسبت به باده کهن و راه ادبیات فاخر ایران است،

در حالی که بسیاری دیگر که خود را محقق و مدرّس ادبیات می‌دانند نیز مدعیانی بیش نیستند. رپ، از آن عرصه‌هایی است که شهرت در آن، بنابر قوانین دیگری است، ناگهان کسی که باورت نمی‌شود، شهرتی بزرگ به هم می‌رساند، و ناگهان فراموش می‌شود. تا هنگامی که شعر رپ، یک واکنش باشد، و پاسخ به شمار نرود، نمی‌تواند منشأ تغییری در جامعه ما شود. شعر رپ می‌کوشد ضربه خود را به بالاترین مقامات حکومتی وارد کند، و هنگامی که موفق نبود، ضربه خود را متوجه پیشوایان مذهبی می‌کند. تا هنگامی که تعصب وجود داشته باشد، شعر رپ، یک شعار خواهد بود.

به طور کلی، صوت و تصویر توانسته است اهمیتی بیش از کتاب بیابد. نشر فایل‌های صوتی، مانند کتاب، نیاز به پروانه ندارد. دست‌اندرکاران نشر، از این وضع، گلایه دارند. شمارگان چاپ کتاب، پایین آمده است، البته نباید از نظر دور داشت که عنوان‌ها افزایش یافته است. هرکسی از دست‌اندرکاران رشته-ای، بدی و خوبی‌هایی می‌بیند. کتاب‌فروشی، کتاب‌هایش را کرایه می‌داد. امتیازی است، و به من رایگان می‌داد، این نیز امتیازی دیگر. بارها خواستم به او پول بدهم، و او نپذیرفت. سال‌ها کرایه رایگان. می‌خواهم بگویم خوبی‌هایی از دست‌اندرکاران نشر دیده‌ام، همه‌اش بدی نبوده است؛ ولی باید از مسائل شخصی، دور شوم، و بگویم که انتظار از دست‌اندرکاران فرهنگ، بسیار بیش از این است. کتاب‌فروشان می‌خواهند ثابت کنند اهل هنر و پژوهش و دانش-گاهی هستند. کتاب‌فروشی و نشر، رشته‌ای است، و این رشته می‌تواند منشأ اثر باشد، چرا باید خود را شبیه مدعیان بسیاری نشان داد که چه بسا ره گم کرده‌اند؟ کافه‌ها گاهی روی نوشیدنی‌های ترکیبی خود، نام‌هایی می‌گذارند: رژیای شیرین، یک چیز خوش‌مزه. گاهی دست‌اندرکاران نشر، کارشان دخالت در زندگی مشتری و به ویژه هنرمندان می‌شود. به کتاب‌فروشی که می‌پرسد چه کتابی مطالعه می‌کنی، باید گفت: فضولی موقوف، یا اگر پرسید به چه موضوعی علاقه داری؟ پاسخ داد: در موضوع مرده‌شوی سر هرچه دیوانه است را ببرند. تا هنگامی که ناشران شهرستانی، ناشر آثار صاحبان هنر و اندیشه

شهرستان نیستند، و آثار تکراری پرفروش و آثار ناخوب را به چاپ می‌سپارند، کتاب‌فروشان شهرستان نیز نمی‌توانند ارائه دهنده آثار هم‌شهری‌های خود باشند، و دشوارترین کار برای پدیدآورنده، به فروش رساندن و به دست مخاطب رساندن اثری است که منتشر کرده.

در نشریات

دوران هرج و مرج در تاریخ معاصر ایران، برابر با آزادی‌های ادبی بوده است. تاریخ نشر مجلات، اشعار، و رمان‌های بی‌پروایی مانند هم‌سایه‌ها از احمد محمود، نشانه این مدعاست. نشریات، بر شور و حال مشروطیت افزودند. گردانندگان مجلات در دوره‌های ثبات، بزرگ‌ترین ممیز به شمار می‌روند. مجلات در روزگار ما، نمی‌توانند هم‌کاری نوخواهان را جلب کنند. رفتار شماری از آنان چنین است که حتی اگر نویسنده‌ای درباره‌ی مطلبی مشورت کند، با او هم‌کاری نکنیم؛ چون می‌دانیم این مطلب قرار است در این نشریه‌ی محافظه‌کار به چاپ رسد.

مهم‌ترین وظیفه‌ی تشکل‌های مربوط به روزنامه‌نگاری، زنده نگاه داشتن روحیه‌ی نقد در اعضاست، و نه امکانات رفاهی و تفریحی. آن‌ها باید چراغ مبارزه را روشن نگاه دارند، و فرصت نقد را در اختیار اعضا بگذارند. نشریات داخلی داشته باشند، و به تربیت مبارزان بپردازند، اگر جواز نشر چنین نشریاتی نیست، شمارگان می‌تواند بسیار محدود باشد. تشکل‌های روزنامه‌نگاری می‌توانند نویسندگان را برای تهاجم علیه بی‌خردی‌ها، ناکارآمدی‌ها، دروغ‌پردازی‌ها، و فسادها آماده کنند. طی هماهنگی انجام شده، ناگهان چند نشریه، بر موضوعی تمرکز کنند، و افکار عمومی را برای حل مشکل، فرابخوانند. اما خبرنگاران برای نشست‌های خبری، دعوت می‌شوند تا به صورت هماهنگ، دستاوردهای مدیران بگویند. هدیه‌هایی که دریافت می‌کنند، برای نقد است، و یا برای تعریف؟ تأکید بر واژگانی مانند خبر و خبرنگار و بزرگداشت آنان، نشان از تضعیف جای‌گاه روزنامه‌نگاری دارد.

روزنامه‌نگاری در سطح جهان، دارای مشکلاتی است، و گاه سطح مشهورترین نشریات ایران به حدی است که حتی نتوان از مشکلات آن‌ها سخن گفت، و نشریات شهرستان در حدی که نتوان حتی به آن‌ها فکر کرد. هنر امروز به آن‌جا می‌رود که صدای هنرمند شهرستانی به گوش دیگران نرسد. یکی از راه-

هایی که هنرمندان شهرستانی می‌توانند خود را طرح کنند، نشریات است، و البته نشریات پای‌تخت. فضای مجازی نتوانسته است این قانون را تغییر دهد، و حتی پیوند هم‌اندیشان در یک شهرستان با یک‌دیگر، قابل توجه نیست. هنوز این تفکر در بسیاری هست که اگر مطلبی نگاشتند، به دست آیندگان خواهد رسید، و بلکه ماندگار خواهد بود، و اگر مطلب در نشریات کاغذی به چاپ رسید، ماندن آن، حتمی است، حال آن‌که حتی کتاب‌خانه‌ها، تمام نشریات را نگه نمی‌دارند. یکی دیگر از فریب‌ها این است که گمان کنیم هر مقاله‌ای که ارجاع داشته باشد، یا ارجاع زیاد داشته باشد، مطلب خوبی است، پرسش ابتدایی این است که پس رفرنس‌هایت کو؟ و انگار اگر واژه رفرنس را به کار ببرند، علمی‌تر سخن گفته‌اند. هیچ‌کس به این کار ندارد که چه اندازه سخن تازه در این مطلب وجود دارد. انشانویسی، با کار پژوهشی، متفاوت است؛ ولی آگاهی‌رسانی نیز با ارجاع دادن، تفاوت دارد. بالاترین استناد روشن-گران در کار خود، به جان‌بازی‌هایی است که در این راه نشان داده‌اند. آقاخان کرمانی، جهان‌گیرخان صوراسرافیل، میرزاده عشقی، ملک‌المتکلمین، روح-القدس، و کریم پورشیرازی، در راه مبارزه، جان دادند. برای حقیقت‌نگاران، در تمام رشته‌هایی که در این کتاب از آن‌ها یاد شده است، و به ویژه روزنامه-نگاران، مطالعه زندگی‌نامه این روزنامه‌نگاران با شرافت، آشنایی با تاریخ مشروطه، و مرور نشریات عصر مشروطه، الزامی است. مبانی روزنامه‌نگاری، چیزی جز این نیست. در این کتاب، چندین بار از مشروطه سخن به میان آمد، آیا مشروطه توانست حال ما را به‌تر کند؟ گروهی خواهند گفت که نگذاشتند. باید دو پرسش دیگر را در برابر این پاسخ، طرح کنم: اگر مشروطه به صورت کامل به اجرا درمی‌آمد، مشکلات ما حل می‌شد؟ و چرا در سرزمین ما کسانی هستند که می‌توانند در برابر این جریان‌ها بایستند؟

مدیر هفته‌نامه‌ای، نشریه خود را برای مدیر دوماه‌نامه می‌فرستاد. هر دو مدیر، شباهت‌های فکری بسیار داشتند؛ اما شیوه هفته‌نامه، با شیوه دوماه‌نامه، متفاوت است. مدیر دوماه‌نامه، خود را پژوهشی جلوه می‌داد، و هفته‌نامه را

که روزنامه‌ای بود، به تمسخر می‌گرفت. اما هفته‌نامه، آزادی‌خواه بود، و مدیر آن، نقشی در پدیدآوردن تفکر انتقادی در نویسندگان و هم‌کاران نشریه خود داشت، در حالی که دوماه‌نامه، متکی به امکانات دولتی بود، و مدیر، مرتی هم‌کاران اداری یا قلمی نشریه نبود. رویارویی روند پژوهش‌گرنا با روند آزادی-خواه. ستیز پژوهش‌گران و هنرمندان رشته‌های گوناگون، با روزنامه‌نگاری، آسیبی بزرگ است.

در فضای مجازی

فضای مجازی، همه‌چیز و از جمله دنیای ادبیات را دگرگون کرده است. بستری برای نشر مطالب که خود، رشته‌ای جداگانه به شمار می‌رود. حتی کسانی که از آن استفاده نمی‌کنند، یا کم‌تر استفاده می‌کنند، از تأثیر آن، به دور نیستند. افرادی با نزدیک شدن به این فضا، و افرادی با دور شدن از آن، سعی در تأثیرگذاری دارند. یک نفر می‌تواند مطلب خود را به دست افراد بسیاری برساند، شهرتی به هم بزند؛ ولی حتی نمی‌تواند موج کوچکی به شمار رود. حباب شهرت، چنان او را درگیر می‌کند که در نمی‌یابد جای‌گاه او چیست، و چه باید باشد. گاهی مطالب به خودی خود، وزنی برابر با دیگر مطالب دارد، و این رسانه‌ها هستند که با نقل مطلب، به آن بها می‌دهند. نویسنده و بلاگ، اندک نیست؛ ولی طرح عنوان و بلاگ‌نویس را باید از سوی رسانه‌های بیگانه دانست. یک نفر می‌تواند خود را برجسته کند، و از آن پس مطالب او به صورت گسترده‌ای نشر خواهد شد. این مطالب، پای‌داری زیادی ندارد، و با روی‌کرد ادبی این کتاب، ناهم‌خوان است.

رمان‌ها در انجمن‌های مجازی، به صورت تکه تکه نوشته، و سپس سر هم می‌شود. ممکن است یکی از اعضای انجمن، طرح جلدی برای آن طراحی کند، و این کتاب، اکنون به صورت کامل، عرضه می‌شود. روند پاورقی‌نویسی در مطبوعات که با رونق گذشته روبه‌رو نبود، زمانی در فضای مجازی به اوج رسید. اینان در جاهایی وضع موجود را بازتاب می‌دهند؛ ولی راوی زندگی‌های

لوکس، و بدون دغدغه هستند، و بر بدبختی‌های مردم، سرپوش می‌گذارند. خواننده، یا باید در سطح آدم‌های رمان باشد، یا به جای حسرت آن‌ها را خوردن، دقایقی در آن حال و هوا نفس بکشد، و با اشرافی‌گری آنان، لذت‌جویی کند. خواننده، از فلاکت استقبال نمی‌کند، و اینان نیز داستان را در بستری زیبا جاری می‌کنند. قهرمان داستان، با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود که خیلی زود می‌تواند آن‌ها را حل کند. این را نمی‌توان ادبیات متعهد نامید؛ بلکه چون تعهدی ندارد، و مشکلات چاپ نیز پیش رو نیست، آسان‌ترین کار برای پرکردن وقت خود و دیگران، ورود به عرصهٔ نویسندگی، و به دست آوردن شهرت است. این فراوانی، در چارچوب نوآوری‌هایی که اکنون به سنت تبدیل شده است، نه تنها رونق نیست که افول است. آن را می‌توان آفرینشی در اوج تقلید نامید. گاهی بریدهٔ نوشتارهایی را که پیش‌تر نگاشته شده است، به مناسبت مسائل روز، منتشر می‌کنند. گویی آن مطلب دربارهٔ این روی‌داد، به نگرش درآمده است. جای شگفتی، هنگامی بیش‌تر است که پدیدآورنده، سال‌ها پیش درگذشته باشد. این کار، اگرچه روشن‌گر است؛ ولی نمایش‌گر اوضاع وخیم جهان و تکرار تاریخ است. تلاش ما باید این باشد که سرزمین ما دچار این تکرار نشود، و ادبیات، هر کاری از دستش برمی‌آید، انجام دهد، تا روزگار ما، سیاه نشود.

گروه‌ها پر از دانش‌آموختگان دانش‌گاه‌هاست که نهایت تلاششان نگرش مقاله برای دریافت مدرک، ارتقاء، عدم رکود، و تثبیت خود در فضای ادبی است، و هر سخن تازه‌ای را سرکوب می‌کنند.

نشر مطالب، در فضای مجازی، ساده است، و گاه فراموش می‌شود که باید برای تولید مطلب، وقت گذاشت، و اندیشید، و هنگامی که مطلب فکرشده، بلافاصله برداشت می‌شود، و یا بازخورد مناسب را ندارد، باعث سرخوردگی می‌شود. تلاش فراوان برای تولید محتوا به صورت سریع و زیاد، کیفیت را به شدت دچار رکود می‌کند، آن‌گاه ممکن است مطلب خوبی از دستان برود؛

چون به رد شدن مطالب بد، از برابر چشممان عادت کرده‌ایم، و یا مطلب پیش پاافتاده‌ای را خوب بپنداریم.

ناشری با من، از خیانت به جای خدمت می‌گفت. سال‌ها از فعالیت او و پانزده سالی از آن سخن او گذشته است، می‌توان کارنامه‌ او را بررسی کرد. از ناشران بازاری‌پسند که بگذریم، کارنامه‌ بیشتر فعالیت‌های این ناشران فرهیخته‌نما، پر از جنایت است. هر اثر در کشور ما، بیرون از نظریات پدیدآورنده، ناشر، دست‌اندرکاران پروانه‌ انتشار، و مخاطبان نیست. فضای مجازی می‌تواند بیرون از نظریات ناشر و دست‌اندرکاران پروانه باشد.

دورترجمه

ترجمه، یکی از راه‌های تنفس فرهنگ و ادبیات به شمار می‌رود. کار دشواری است، و گزینش متن، نیمی از این دشواری به شمار می‌رود. بسیاری از مترجمان می‌دانند که انتخاب متن، چه اندازه می‌تواند در ارتقای جامعه، تأثیر داشته باشد؛ ولی اشکالاتی در پیش رو قرار دارد؛ توان تشخیص، مشکلات مالی، و نبود پشتیبانی لازم. زمانی یک کتاب مانند *کلیله و دمنه* می‌توانست سوغات سفری دور و دراز به هندوستان باشد. یک کتاب، نماد یک فرهنگ بود، و ترجمه آن، لازم تشخیص داده می‌شد. امروز دستیابی به متون اصلی، و ترجمه آثار پرفروش، سخت نیست، نیمی از راه، طی شده است، انتخابی در کار نیست، فروش، تضمین است، نیم دیگر کار، سرعت است، و این که مترجمان دیگر، گوی سبقت و دقت را نریابند. مترجمان خوب، اندک نیستند؛ ولی خلأهای بسیاری وجود دارد. مترجمان، کم‌تر به ارتقای توان تشخیص خود می‌اندیشند، و دوره‌ای برای بالا بردن تشخیص آن‌ها برگزار نمی‌شود. همه توان، برای گام دوم، یعنی بازگردان متن، صرف می‌شود، و ناشر به بخش دیگر کار، یعنی بررسی شهرت نویسنده، و بازار می‌پردازد، در حالی که گام نخست، و انتخاب متنی که باعث تکامل فکری شود، فراموش شده است. اگر ناشری و مترجمی، کارهایی را با فشار بازار انجام دهد؛ ولی بداند چه متنی می‌تواند برای تکامل، مفید باشد، خوش‌حال می‌شویم، ناراحتی از این جهت است که توان تشخیص، به کلی وجود ندارد.

ترجمه، همواره موجب روی کردهای تازه در ادبیات نوین ایران بوده است، گشایش‌های انجام شده در شعر و داستان، مدیون ترجمه است. ذبیح‌الله منصوری با ترجمه در دوران معاصر، هم‌راه است. یک سوی ماجرا، او بود که به هر دلیلی با ما چنین کرد، و یک سوی دیگر ماجرا، مردمی که هنوز درگیر او هستند، و تاریخ خود را به دست آثاری داده‌اند که حقیقتی در آن‌ها نیست. آیا اگر اصل آثار، چنین مطالب نادرستی را در برداشت، چه می‌شد، و ما قرار

بود تا چند سال، درگیر بمانیم؟ اما در میان آثار او سینه‌وه توانست روشن-گری‌هایی را انجام دهد، بدون این‌که از چاپ آن، جلوگیری شود.

ترجمه کتاب‌های عارفانی همچون کاستاندا، و کریشنا مورتی توانست روند خودشناسی را در ایران، دگرگون کند. بودا و آیین او، گستره بزرگی را از جهان، به اشغال خود درآورده است. ادیبان معاصر همچون بهار و سپس به صورت دقیق‌تر، سپهری، گریزی به آیین بودا زده‌اند. بودا از نام‌هایی است که از کودکی، به گوش ایرانیان می‌رسد؛ اما این‌که بودا کیست، و چه گفته است، با ترجمه آثار او شو، مردی که خود، بودایی نبود، ممکن شد. پاسخ بسیاری از پرسش‌های انسان در زندگی، به زبانی ساده، در آثار مورتی و او شو، بیان شده است، و مترجمان این آثار، خدمت بزرگی به ادبیات مبارزه کرده‌اند. او شو، مبارزی بزرگ بود، در کشورهای گوناگون، طعم زندان را چشید، و توانست اربابان خودخوانده جهان را تضعیف کند. قصد جاننش را کردند، تا این‌که او را کشتند. در کلام او، گاهی درباره اوضاع ایران نیز هست که باید به ترجمه‌های اصیل، رجوع کنی. آثار او، شرح اشعار و داستان‌های صوفیانه است، و گاه این داستان‌ها، داستان عارفان ایرانی و اشعار، از شاعران فارسی‌زبان مانند سنایی است. آثار او، بسیاری را از دام اعتیاد رها کرده، و یا پس از اعتیاد، رهنمونشان بوده است. نام کاستاندا در کشور ما با اعتیاد، و نام او شو، با ترک اعتیاد همراه شده است.

نام بردن از یک اثر می‌تواند ناگوار باشد، آیا از آثار دیگر پی‌خبرم؟ یا باخبرم، و به عمد از آنان نام نمی‌برم. در سال‌های اخیر، پی‌شعوری، یکی از مشهورترین ترجمه‌هایی است که توانست به صورت غیر مستقیم، افشاگری‌های بزرگی انجام دهد. اما حیف که انرژی دیگر مترجمان برای شناسایی متونی مشابه آن، برای انجام ترجمه‌های دیگر از همین متن، صرف شد. آثاری از این دست، اندک نیست، و هر نسلی، خاطراتی از ترجمه‌ها دارد. کسی که می‌خواهد تاریخ ترجمه را بنگارد، می‌تواند این جریان‌ها را شناسایی کند، و به تأثیرگذاری‌ها بپردازد. چه بسا مترجمان پرکاری که هیچ اثری از آن‌ها نتوانسته است تأثیری

داشته باشد. موزه‌های بسیاری داریم که جایی برای به نمایش گذاشتن غرور ملی، سخنان میهن‌پرستانه و سرکوفت زدن به ملت‌های دیگر است؛ ولی موزه‌ها باید نشان دهد چه بوده‌ایم، در کجا دچار رکود شده‌ایم، کجا درجا زده‌ایم، و چرا؟ اکنون چه هستیم، سرگرم چه هستیم، چه باید بکنیم، و با روند کنونی، آینده ما چه‌گونه خواهد بود؟ قطار کردن اشیای قدیم از دست موزه‌های خصوصی نیز برمی‌آید، موزه‌های بزرگ باید آن‌چه را محسوس نیست، به ما نشان دهد، و باعث تأملات جدی در مخاطب شود.

مترجم، گاهی چنان ادبیات ضعیفی دارد که مخاطب نمی‌تواند مطلب مورد نظر را دریابد، یا مطلب را نادرست درمی‌یابد. گاه چنان است که باید دوباره ترجمه شود، و گاه به زبان فارسی مخاطب نیز لطمه وارد می‌کند. آثار پراهمیتی که می‌تواند روند زندگی ما را دگرگون کند، به زبان فارسی، ترجمه نشده، و یا تحریف شده است. یکی از موارد حیاتی، فراهم آوردن فهرستی از کتاب‌هایی است که ترجمه و یا ترجمه دوباره آن‌ها برای زیرساخت‌های زندگی ما ضروری است، و در اولویت قرار دارد. خارج از دعوای رشته‌ها، یک اتحاد برای زندگی، لازم است. مردم، همواره با این پرسش روبه‌رو هستند که چه کتابی بخوانیم. آن‌ها انبوهی از کتاب‌ها را پیش رو دارند، بدون این که رغبتی برای مطالعه آن‌ها داشته باشند. توصیه این است که آثار نیمه‌کاره را تمام کنید، اگر جوان هستند، به آن‌ها می‌گوییم تعیین رشته کنند، و اگر مسن هستند، از آن‌ها می‌پرسیم رشته تخصصی شما چیست. اما آن‌چه باید نوشته، ترجمه، چاپ، نشر، و توزیع شود، بخوانیم، و خواندن آن‌ها را به دیگران سفارش کنیم، کتاب‌هایی است که به کار زندگی می‌آید.

گاه ترجمه در فرهنگ مغلوب، در مرتبه بالاتری قرار می‌گیرد، و می‌تواند پژوهش را با شکست روبه‌رو کند. حاصل، پدید آمدن کسانی است که نوشته خود را به عنوان ترجمه به چاپ می‌سپارند. آثار نویسندگان خارجی، به ویژه در زمینه تاریخ ایران، گاهی بسیار قابل توجه و گاهی اثری کم ارزش است که مخاطب، آن را بسیار پرارزش جلوه می‌دهد، و چنان جای گاهی می‌یابد که مایه

شگفتی می‌شود. آثار خارجی در زمینه تاریخ ادبیات و شرح متون فارسی، حتی اگر مطلب تازه‌ای نداشته باشد، می‌تواند از این جهت مفید باشد که یک نفر بیرون از حوزه زبان فارسی، چنین توجهی را به زبان فارسی کرده است، و ما را برای تلاش بیشتر برای زبان خود، تشویق کند.

در طنز

خانواده ایرانی، و خانواده اصفهانی، با طنز، آشنایی دیرین دارد. مجموعه طنزهای ده‌خدا، مونس دوران کودکی‌ام بود. بعدها سیدابراهیم نبوی توانست شهرتی در طنز به هم رساند، و این، من را به نگارش طنز در مطبوعات واداشت.

کارهای اندکی را دوست داشتم. اجازه بده بگویم که در طنز، کارهای جدی اندکی انجام شده است، عارفان از موقعیت خود برای طنز موقعیت، استفاده کرده‌اند. هم‌چنین در طنز گفتاری، بهلول‌ها؛ در طنز مکتوب، عبید زاکانی؛ در شعر، حافظ؛ و در سینما، چاپلین، قابل توجه‌اند. موفقیت حافظ در طنز به این خاطر است که آن را جدی گرفته است، و کار طنزپردازان این روزگار، از این جهت سست است که طنزپردازی را به شوخی برگزار کرده‌اند. کم‌کاری در این زمینه، از سوپی نامیدکننده، و از سوپی امیدبخش است. راه، برای خواستاران، بسیار باز است. بچه‌ها می‌بینند کسی که می‌خنداند، می‌تواند توجه دیگران را به خود جلب کند، و بنابراین، به شوخی روی می‌آورند. کاریکاتور، صدا و سیما، سینما، شعر، ستون‌های نشریات، و آنچه مربوط به طنز است، همگی سطحی، بسیار سبک، و یا بسیار نزدیک به این مرزهاست. بی‌مزگی با طنز، آمیخته شده است، همان‌گونه که نقد، با فحاشی. آن‌جا که مانعی نیست، واژگان ناپسند، بسیار است، و آن‌جا که ملاحظات در میان است، بی‌مزگی‌ها، فراوان. اگر قلم در جایی باید تندی کند، این تندی برای گرفتن خنده از مخاطب نباید باشد که باید در راه مبارزه با فساد، به کار گرفته شود. اگر به واژگان ناپسند اعتراض کنی، می‌گویند ظرفیتش را نداری. بی‌ادبان و بی‌مزگان، راه خود را می‌روند، و سرپوش طنز، کارشان را هنری جلوه می‌دهد. شوخی‌های سبک، یکی از مشکلات زندگی بشر است، و اگر کسی آن‌ها را با فنونی بیاراید، و زیر پوشش طنز، منتشر کند، کار بزرگی نکرده است.

طنز، به طور معمول، آمیخته با هنری است، و این، فریبده است. کسی یک شعر طنز می‌گوید، در حالی که نه طنز خوبی است، و نه شعر خوبی به شمار می‌رود. لازم است ابتدا یک هنر را به خوبی بشناسیم، و در آن طبع خود را بیازماییم، و سپس به هنر دیگری بپردازیم. شب شعر طنز، مجموعه آثار طنزپردازان، و نشریات طنز، تکرارشونده است، هنگامی که آثار قابل توجهی وجود ندارد، این برنامه‌ها، کتاب‌ها و نشریات، باید به هر صورتی، پر شود، دست مدعیان طنز، خالی‌تر می‌شود، سطح مخاطبان، هرچه پایین‌تر می‌آید، و خواستاران، هرچه بیش‌تر با طنز، دشمن می‌شوند. هنگامی که در تربیت یک طنزپرداز، توفیق نیافته‌ایم، چه ادعایی است که طنزپردازانی داریم؟ گاهی نشریات طنز، به ضمیمه نشریات به چاپ می‌رسد. اصل نشریات، چنان بی‌مایه است که پیشاپیش می‌توان درباره ضمیمه نیز داوری کرد. دلیل موفقیت طنز را در شب‌های طنز، میزان خندیدن حاضران، در نشریه، میزان فروش، و در فضای مجازی، تعداد دنبال‌کنندگان می‌دانند.

شوخی با سیاستمداران، به خودی خود، نمی‌تواند نشانه موفقیت در طنز باشد. هنگامی که روابطی با سیاست داریم، و یا حدس بزنیم که این سیاستمدار، درد سری برای کسی درست نمی‌کند، می‌توانیم انتقادهایی را به صورت رسمی، نسبت به او بیان کنیم. این‌ها طنز نیست. کم‌تر می‌توان امید داشت که طراحی چهره سیاستمداران، نقشی در روشن‌گری داشته باشد. سال‌ها پیش، جوانی از طنزهای خود گفت، و آثار محدود خود را ارائه کرد، قابل ذکر نبود. نشان می‌داد شوق یاد گرفتن دارد، چند نکته گفتم، احترام کرد؛ ولی اهل گوش دادن نبود. امروز یکی از چهره‌های طنزپرداز به شمار می‌رود. آن زمان مطالب خود را در فضای مجازی عرضه می‌کرد، و امروز در شب‌های طنز. از رسانه غیر رسمی به رسانه رسمی، کوچ کرده است، هرچند ادعای روشن‌فکری دارد. تاکنون کتاب‌هایی در زندگی‌نامه طنزپردازان و تاریخ طنز، منتشر شده است، طنزپردازی را می‌شناختم که برای فراهم آوردن کتابی درباره طنز، فراخوان داده بود. با این فراخوان‌ها می‌توان کتابی قطور و بلکه چند جلدی فراهم آورد،

هرکسی که خود را طنزپرداز می‌داند، آثار و زندگی‌نامه خود را ارائه می‌دهد، و طنزپردازی که مدت‌ها زحمت کشیده است، زندگی‌نامه خود را ارائه نمی‌دهد، و در نتیجه در این تاریخ نمی‌گنجد! این شیوه‌های تاریخ‌نگاری، شوخی‌های خنده‌داری به شمار می‌رود.

در نقد

ملت مدح‌زده و مداح‌زاده نمی‌تواند با نقد، کنار بیاید. مشروطه، فرصتی را فراهم آورد که به جای مدح، نقد انجام شود. به ویژه نام نشریه، با کار نقد، پیوند خورد. امروز شماری از نشریات، خالی از نقد است! نشریه‌ای که نقد کند، نمی‌تواند آگهی بگیرد، و به جلسات خبری اداره‌ای که از آن انتقاد کرده است، دعوت نمی‌شود. اقتصاد نشریه، حکم می‌کند که نقد، به ویژه درباره نهاد‌های پراهمیت، انجام نشود، حتی اگر آن‌ها خون مردم را در شیشه کرده باشند. این نشریات، ارتباطی با مخاطب ندارند؛ مگر برای دریافت آگهی. در این هنگام، تک‌فروشی، تنها برای دیدن نتایج آزمون‌ها و آگهی، و برخورداری از کاغذ نشریه است.

نقدهای نشریات خبری، در حد نق زدن، و کار نشریات تخصصی نقد، همان داستان درگیری هم‌کاران با یک‌دیگر، به جای اتحاد برای نجات از زیر آوار است. نقد شعر، داستان، کتاب، تئاتر، و فیلم، آسان‌تر از نقد اشخاص است؛ ولی نقد اجتماعی، راهی دیگر است. تمام این کتاب، درباره نقد است، وجه اشتراک تمام هنرمندان مبارز، چیزی جز نقد نیست، گشایش‌ها یک نقد عملی، و روشن‌گری‌ها از آغاز تا انجام، چیزی جز نقد نیست؛ ولی لازم بود نقد در عنوانی جداگانه بیاید. آثار ادبی می‌تواند نقد اجتماعی نیز باشد، در حالی که نقد کتاب و فیلم، نقد اثر است. این نقدها بسیار جزئی است. نه مردم آن را می‌خوانند، و نه جامعه فرهنگی، دل خوشی از آن دارد. ای کاش اگر کاری برای مردم انجام نمی‌دادیم، نتیجه کار ما برای خواص، مفید بود. نقد اجتماعی و پرورش دیدگاه انتقادی در جامعه، و سپس نقد هنری قرار دارد، و آسان‌ترینش نقد اثر هنری است. پرخواب‌ترین شیوه این است که از اثر بگویی، و در پایان، چند اشکال را بیان کنی، آن‌گاه پدیدآورنده با دفتر نشریه تماس می‌گیرد، و تشکر می‌کند. شیوه دیگر، خواندن کتاب با این نظر است که حتماً نقدی انجام شود، بدون این که مورد نظر باشد نویسنده کیست، و چه می‌

خواهد بگوید. کتاب‌های مفصل را در چند نوبت می‌خوانند، چنان که رشته مطالعه، از دست برود. سرانجام نقدی انجام می‌شود که گویی، میان منتقد نویسنده، یک دشمنی دیرین بوده است. منتقد، به عنوان چشم بیدار جامعه ادبی، کتاب را به درستی خوانده است، حال، آشنایی خواننده با کتاب، از همین دریچه خواهد بود. کتاب‌فروشی بود که دشمنی عجیبی با پدیدآورندگان و ناشران شهرستانی داشت، نهایت تلاش خود را می‌کرد تا کتابی از آشنا نگیرد، و اگر می‌گرفت، آن را پنهان می‌کرد تا دیده نشود. شگفتا که درباره محصولات خود نیز همین رفتار را انجام می‌داد. آن‌چه خود منتشر کرده بود، موجود نبود، و به مشتری معرفی نمی‌شد. تنها یک استثنا وجود داشت، کتابی که از یک منتقد، در نقد شعریکی از شاعران این روزگار به چاپ رسانده بود، و به منتقد، ارادتی داشت. آن را به گونه‌ای گذاشته بود که مشتری ببیند؛ ولی مشتری، در پی خرید اشعار شاعر بود، و نه نقد اشعار. این را باید حسن دانست. کسی که برای نخستین بار به متنی روی می‌آورد، باید اصل اثر را مطالعه کند، نقد برای کسانی است که متعصبانه به چیزی چسبیده‌اند.

برای نشریه‌ای در تهران، نقد می‌نوشتم. چند کتاب را معرفی کردند تا آن‌ها را برای شماره‌های آینده، نقد کنم. حالا بتوانم این‌ها را پیدا کنم یا نتوانم. به اصفهان بازگشتم، و آن‌ها را خریدم. یکی از کتاب‌ها از یک عارف مشهور بود، پژوهش‌گر، مقدمه‌ای با فونتی نازیبا برای آن، سرهم‌بندی کرده بود، چون آن را معرفی کرده بودند، در خرید، دقت نکردم. فکر می‌کردم اگر نتوانم بر آن نقد بنویسم، دست کم با یک کتاب خوب، آشنا شده‌ام. ناراحت شدم، این کتاب، ارزش داشتن و خواندن، و بلکه نگاه کردن نداشت. حالم بد شد. کتاب‌فروش، آن را پس برداشت، و برای دیگر کتاب‌های معرفی شده نیز نتوانستم چیزی بنویسم. یکی از آسان‌ترین راه‌ها، تولید نشریه با این مطالب است، هیچ‌گاه در نمی‌مانی؛ چون موارد مورد نیاز برای معرفی، و معرفی‌هایی از این دست، اندک نیست. در سال‌های اخیر، مطالب خوبی درباره این‌که نقد چیست، و چه باید باشد، انتشار یافته است؛ ولی منتقدان، راه خود را می‌روند، و مجله‌ها

باید پر شود. پرکردن نشریه با وجود پدیدآوردندگان بسیار، و انتشار نشریه با پیشرفت دستگاه‌های چاپ، کار دشواری نیست، در میان مطالب بسیار که شماری از آن‌ها در فضای مجازی به دست ما می‌رسد، باید نشریه‌ای با مطالبی شاخص تولید شود که نمی‌شود.

نام نشریاتی مانند *راهنمای کتاب* و *راهنمای فیلم*، نشان می‌دهد که نقد می‌تواند یک راهنما برای مخاطب باشد، برای چه اثری هزینه کند، دیگر آثار این پدیدآورنده را دنبال کند، یا نکند، حال که گرفتار او شده است، چه اندازه می‌تواند بر او اعتماد کند. اگر قرار باشد منتقد، پدیدآورنده، ناشر و مخاطب، هر یک به راه خود بروند، اوضاع فرهنگی ما آشفته‌تر از این خواهد شد. هیأت تحریریه اگر اثری را برای نقد برمی‌گزیند، باید منتقد را نیز در گزینش خود، سهیم کند، نه این‌که انتخاب خود را به او دیکته کند. اگر آثار برگزیده، نقد شود، بسیار آسان می‌توان جلساتی را با حضور منتقد و پدیدآورندگان، برگزار کرد، همه چیز سر فرصت، حلاجی شود، و سپس حاصل کلام، به مخاطب، منتقل شود. البته شماری از فیلم‌سازان، منتقدان را به حساب نمی‌آورند؛ تنها یک گزینه برای شهرت بیش‌تر.

هنگامی که از یک نفر، آثار حجیمی با فاصله اندک منتشر می‌شود، باید با شک به او نگریست. مطبوعات در این هنگام می‌توانند وارد عمل شوند، گاهی پدیدآورنده، کتاب دیگران را به صورت مستقیم به حروف‌چین می‌دهد، و تنها نام خود را در آغاز آن می‌گذارد، به ویژه پدیدآورنده‌ای که اشتغالات دیگری مانند تدریس دارد، زود باید افشا شود. نقد به خودی خود بی‌شبهت به یک کار پلیسی نیست؛ ولی این‌جا منتقد به ویژه، شبیه یک کارآگاه عمل می‌کند. اما یک کارآگاه می‌تواند یک پرونده را به انجام برساند، و در هنگامی که او سرگرم است، هزاران خلاف دیگر، روی می‌دهد. اگر شمار کارآگاهان ما نیز متناسب با مجرمان باشد، باز باید به اقدامات پیش‌گیرانه، توجه نشان داد. این‌جاست که نقدهایی از این دست، سطحی خوانده می‌شود. صدها کتاب، فراهم می‌آید، و به نام دیگران به چاپ می‌رسد. آن پدیدآورنده‌ای که شکار منتقد می‌شود،

ناشیانه و با شتاب عمل کرده، بدقبال بوده، افراط کرده، و یا نامحرمان را به حلقه خود، راه داده است.

نقد باید بتواند زیرساخت‌های نادرست را تخریب کند، سنگ‌پرانی به ظاهر یک ساختمان، تأثیری ندارد. منتقدانی بوده‌اند که توانسته‌اند مسیر هنرمندان را تغییر دهند، و نقدهایی بوده که هنرمندی را از ادامه راه بازداشته، و خاموش کرده است. نقد، نیاز به جرأت و توان دارد تا راه را نشان دهد، و به آن تشویق کند، موانع را کنار زند، و مدافع راه نو و راه‌نوردان نو باشد، و هنرمند می‌تواند این راه را بپیماید، و یا از چنان دیدگاهی برخوردار باشد که بتواند بدون اشاره منتقد، راه را بیابد. حال منتقدانی داریم که سد راه هنرمندان نوپرداز می‌شوند. جسارت نمی‌دهند که جسارت‌ها را می‌گیرند. نقد و هنر، پایه‌پای یک‌دیگر باید حرکت کنند، هنگامی که تولیدکنندگان خوبی نداریم، نقد خوبی نیز نخواهیم داشت. آن‌ها از یادکرد بدی‌های خودشان، خشمگین می‌شوند، باید برای اثرشان تبلیغ کرد، و یا اگر جسارت نقد، وجود دارد، سراپای نشریه، پر از عیب‌گویی می‌شود. خواننده می‌گوید یعنی ما در کشور یک اثر خوب نداریم که از آن بگویید، شما که دارید مخاطب را از هرچه هست، دور می‌کنید. نقد، باید ارتقادهنده باشد، سلیقه مخاطب و هنرمند را ارتقا دهد. بازدارنده باشد، مخاطب و هنرمند را از فروافتادن در دامن هنر زرد، باز دارد. اگر نقدهای خوبی انجام نشود، سلیقه بیشتر مخاطبان، کاهش می‌یابد، و در نتیجه هنرمندی که می‌تواند هنر والاتری تولید کند، بنابر سلیقه مردم، هنر نازل‌تری را تولید خواهد کرد.

روزنامه‌ای، نشریه‌ای را زرد توصیف کرد، و نشریه نیز در دفاعیه‌ای، خود را سبز نامید. بگذریم که آن نشریه، زرد بود، و در این سال‌ها زرد بودن خود را ثابت کرده است؛ ولی اگر نشریه‌ای زرد باشد، نمی‌تواند افشاگر آثار ادبی زرد باشد. نشریاتی که پر از نام‌های مشهور است، و این مشاهیر، در آثار خود که برای آن‌ها وقت گذاشته‌اند، چه هستند که اکنون در کهن‌سالی، بیماری، و مشغله کاری باشند. مجلات خاطره‌گو که هنوز در انشانویسی مشکل دارند،

با تصویرها و خاطرات صدها تن از آدم‌های مشهور نمی‌توانند جایی در تکامل ادبی داشته باشند. اگر همه چیز در خدمت شهرت‌ها باشد، هیچ توانی برای مخالفت با شهرت به جا نخواهد ماند. شهرت، یک دور باطل است، کسی که مشهور نیست، نمی‌تواند با شهرت‌ها به مقابله برخیزد، و کسی که مشهور شد، خود در دام شهرت، گرفتار شده است. رویارویی با این دور باطل، بیرون از توان یک نفر، یک گروه، و یکی دو نشریه است. نشریاتی هست که یک گروه ویژه دارند، پیوستن به این گروه، دشوار نیست؛ ولی هم‌کاری با نشریه، بدون این که در این گروه باشی، ناممکن است.

هماهنگی پدیدآورنده با منتقدان، روشن است، اگر پای سیاست، در کار باشد، آن را پروپاگاندا می‌نامند؛ ولی گاه این هماهنگی‌ها در آن حد هم نیست، و مصداق هارت و پورت است. هدایت منتقدان در سینما، جاافتاده است. کارگردانی که زحمت بسیار کشیده، و وسواس بسیاری به خرج داده است، اکنون باید دیده شود، و کاری کند که نقدی انجام نشود، و یا تعریف‌ها در برابر نقدها ناچیز باشد؛ بنابراین، خود دست به کار می‌شود، و منتقدان را اجبر و به قول خود، راه‌نمایی می‌کند.

برای بسیاری، نشریه بدون نقد، یک نشریه بدون درد سر است؛ ولی باید دید مخاطبان چنین نشریه‌ای، چه کسانی و در چه حدی هستند. بسیاری از نشریات شهرستان، در این حد است. پوشش خبری روی داده‌های شهر، و روشن است بانی روی داده‌های بزرگ کیست.

نیاز امروز ما بیش از هرچیز، نقد کردن منتقدان و طنزپردازی درباره‌ی طنزپردازان و بازداشتن آنان از کار، تا خروج از توهم منتقد و طنزپرداز بودن است.

نقد نشریات زرد را باید ضربه زدن یک غیر پزشک با کارد میوه‌خوری، به جای عمل کردن بیمار، با کارد جراحی و در اتاق عمل دانست. یا عروسک‌های کوچکی با لباس پزشک که بازی‌چه دست بیماران شده‌اند. این پزشک‌نمایان، سردبیر، گرداننده، و مدرّس کلاس‌های نقد شده‌اند، و بازی‌چه‌ها را تکثیر می‌کنند. مهم‌ترین دلیل موفقیت منتقد، تأثیر او در سلامتی است، آیا توانسته

است دمل چرکین را بیابد، و آن را بشکافد، یا برای خوش آمد بیمار، قرص تقویتی تجویز کرده است؟ انجام شدن عمل، به خودی خود، موفقیتی نیست، آیا بیمار، پس از این کار، سلامتی خود را باز یافته است؟ اما یک نفر سال‌ها درس می‌خواند، آزمون‌های گوناگونی را پشت سر می‌گذارد، به صورت عملی و زیر نظر دیگران، کار می‌کند، و سرانجام شماره نظام پزشکی دریافت می‌کند، و جراحی، یک تخصص است که نیاز به تلاش بیشتر دارد، در حالی که ممکن است در مواردی نتواند بیماری را تشخیص دهد، و کار خود را به درستی انجام دهد، حال کارهایی مانند ادبیات مبارزه که به حیات معنوی مردم، ارتباط دارد، چنین پیش پا افتاده است.

در پی پژوهش

برای پژوهش، دوراه پیش روست؛ این که اکنون مردم چه می‌پسندند، و این که روشن‌فکران چه می‌پسندند. به عنوان مثال، با گسترش تحقیقات اسلامی، روند پژوهش دربارهٔ ایران باستان و به ویژه جشن‌های ایران باستان، خواستارانی یافته است؛ اما روشن‌گری، راهی دیگر است. شهرت‌طلبی پژوهش‌گران، با شهرت‌طلبی هنرمندان، متفاوت است، کمی سر و سنگین‌تر؛ ولی موج‌سواری با روشن‌گری، تفاوت‌ها دارد. پژوهش، به خودی خود، از ادبیات و به ویژه از هنر، به دور است، و از سوی لازم است اندکی به تاریخ-نگاری ادبیات و تاریخ‌نگاران ادبیات بپردازیم. پژوهش، از سوی دیگر می‌تواند به روشن‌گری، بسیار نزدیک باشد، به گونه‌ای که پژوهش‌گر، برابر با روشن‌گر شود. پژوهش‌گران خارج از کشور، می‌توانند آزادانه‌تر عمل کنند؛ ولی اگر محدودۀ فعالیت آنان محدود به ایران و ایرانی باشد، ارزش خود را پایین آورده‌اند، و نشان می‌دهد آزادی و جسارت لازم را ندارند تا مبارزۀ خود را گسترش دهند. پژوهش‌گر، به ویژه با راهی که نظام آموزشی می‌پیماید، بسیار است، پژوهشی که در این‌جا به آن می‌پردازیم، ترکیب پژوهش و نقد است. مبارزات فردی، گستردگی آثار و دقت نظر احمد کسروی، او را به شناخته‌شده‌ترین پژوهش‌گر خرافه‌ستیز تبدیل کرده است. گستردگی انتقادات، او را فردی متعهد به مبارزه می‌نمایاند، و نه مبارزی که تنها با چند چیز، لج کرده باشد. افزون بر این، او را باید نماد افراط‌گرایی دانست. دایرۀ نقدهای او چنان گسترده شد که عرفان، و شاعری همچون حافظ را دربرگرفت. او از شاعرانی همچون حافظ، گلایه دارد. شاعر چه می‌کند؟ قافیه را در نظر می‌گیرد، و واژگان را می‌چیند، و حافظ، دقیقاً بر خلاف این عمل کرده است. کار او و کار هنرمندانی چون او، چیز دیگری است. ادبیاتی که چینش واژگان باشد، و هنری که فنی باشد، نه مورد تأیید عارفان است، و نه روشن‌گران.

تمام آثار فریدون آدمیت، مورد توجه علاقه‌مندان روشن‌گری در تاریخ معاصر است. او در پی تحقیقات تکراری و دست‌مالی شده نبود. تازگی، تمرکز بر یک رشته، و استفاده گسترده از اسناد، در کنار تحلیل، از ویژگی‌های آثار اوست. او یکی از عجایب روزگار ما بود که توانست با دشواری‌های بسیار به اسناد دست یابد، و آن‌ها را به چاپ سپارد. نام او را به اعتبار آثاری که درباره آخوندزاده و آقاخان کرمانی نگاشته، و در آن‌ها به هنر آنان اشاره کرده است، این‌جا آوردم.

عبدالحسین زرین‌کوب، در جوانی به شهرت رسید، و جشن‌نامه‌ای به افتخار او چاپ شد. روند شهرت او ادامه یافت، و به یکی از مشهورترین پژوهش‌گران روزگار ما تبدیل شد، و این پرسش که نادرستی‌های او را چه کسی و چه‌گونه باید تذکر دهد، و اصلاح کند؟ کتاب‌های پژوهشی در ایران، کم‌تر به چاپ‌های مکرر می‌رسد؛ ولی آثار او یک استثنا بود. روند چاپ آثار جدید و بازنشر آثار گذشته او تا پایان عمر او، ادامه یافت. تاکنون مجالس یادبودی برای او برپا شده، یادنامه‌هایی به چاپ رسیده، و بازچاپ آثار او متوقف نشده است، و باز همان پرسش که چه‌هنگامی باید به نقد آثار او نشست؟ سخنان او و سخن از او، از کتاب‌های درسی دوران مدرسه آغاز می‌شود، و آثار او در دانش‌گاه‌های دولتی، آزاد، و پیام‌نور در سه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد، و دکتری در رشته‌های ادبیان فارسی، تاریخ، و عرفان، تدریس می‌شود. دوقرن سکوت از او، بدی‌های بسیاری دارد، و آثار دیگر او، خوبی‌های بسیار؛ ولی دیدگاه او در دوقرن سکوت، چیز دیگری است، و آن را باید تنها اثر او در زمینه روشن‌گری بدانیم. پیوستن به دانش‌گاه، کار اداری، و فعالیت در مراکز رسمی، می‌تواند بزرگ‌ترین عامل در تغییر دیدگاه زرین‌کوب به شمار رود. اگر بیست و سه سال از علی دشتی باشد، مانند دوقرن سکوت، کتابی غیر ادبی، از یک ادیب سنتی در نقد اسلام است.

سال‌ها پیش، یکی از هم‌کاران پدرم هنگام تصحیح برگه‌های امتحانی، قلبش گرفت. با پای خود، به یکی از بیمارستان‌های پراهمیت شهر که نزدیک بود رفت، و بر اثر عدم رسیدگی، روی صندلی انتظار، جان داد. یک بیمار، نیاز به رسیدگی فوری دارد، و کسی به او توجهی نمی‌کند، تا این که می‌میرد. بیمارستانی که چنین بیمارانی را دریافت، بیمارستان پیش‌رفته‌تری است. بیمارستان پیش‌رفته، درگیر کاغذبازی و امور اداری نیست. اکنون آن بیمارستان و بیمارستان‌های دیگر، تحولاتی یافته است. اتاق احیا، به گونه‌ای طراحی شده است که در دست‌رس‌تر باشد. یک نفر، کسی را ندارد تا از او کمک بگیرد، و یک نفر، دارد؛ ولی اکنون آن‌ها این‌جا نیستند. عمل‌های ساده‌تر نیز این‌گونه است. مرگی در کار نیست، زمان بستری، یکی دو ساعت است، و زمان عمل، ده دقیقه؛ ولی امور اداری در کشور ما، سنگین است. کارمندان فراوانی در بخش‌های اداری مانند پذیرش، و حساب‌داری، کار می‌کنند. برای دریافت بیمه باید به نمایندگی بروی، و آن‌جا ده نفر امور اداری را برعهده دارند. تمام این کارها برای این که سوء استفاده، کم‌تر باشد؛ ولی آن‌هایی که باید بلد باشند، راهش را می‌دانند. این‌جا عمر عده‌ای تلف می‌شود. تنها نگران ارباب رجوع نیستم، که برای کارمندان نیز نگرانی دارم. آدم‌هایی که رایانه روی میز را بیش از خودشان می‌شناسند. نام این ائتلاف عمر را کار گذاشته‌ایم. کاغذبازی در امور فرهنگی، هنری، و عرفانی که دیگر، غوغا می‌کند. هنرمند باید چند تن را داشته باشد که پروانه‌های لازم را دریافت کنند، هنرمند اصفهانی باید پروانه‌ها را در تهران بگیرد، تا در خراسان، فیلم‌برداری کند. مقامات خراسان، پروانه‌ها را نمی‌پذیرند. خطاب نامه‌ها باید تغییر کند، و بخشی که در اطراف شهر است، نیاز به هماهنگی مقامات استانی با مقامات محل دارد. هنرمند باید بی‌قانونی کند، با کارهای غیر قانونی، کار خود را به انجام رساند، حاشیه‌ساز شود، و پرونده تخلفش ضخیم‌تر شود. موفقیت هنر، به لحاظ آماری، هیچ دستاوردی به

شمار نمی‌رود، هنر تأثیرگذار، راهی دیگر را می‌پیماید، هنرمند تأثیرگذار، در این آمارها نمی‌گنجد، و راه او از اداره نمی‌گذرد.

دوری هدایت، نیما، شاملو، و سپهری، از کار اداری، برای ما روشن‌گر است. هنرمند حرفه‌ای نمی‌تواند درگیر کار دیگری جز هنر خود شود. نیاز مالی، ترجیح‌بند زندگی تمامی هنرمندان بوده است، و امروز اداره، در برابر هنرمند ایستاده است. پروانه‌ها، و سخن مردم که پس چه می‌کنی، و چرا کار نمی‌کنی؟ با وضع اقتصادی فعلی، و بالارفتن توقع‌ها، زندگی هنری مستقل، هر روز ناممکن‌تر می‌شود. شاعری کردن، نکوهش شده است که البته مقصود، پیوستن به دربار بوده است. در ادبیات، هرچه به پژوهش، نزدیک شویم، به کار اداری و توجیه کار اداری، نزدیک‌تر شده‌ایم. سخن از یکی از مصححان مشهور و جوان این روزگار در شهر ما بود که نام او برای پژوهش‌گران دیگر شهرها نیز شناخت هوشده است. پیشنهاد هم‌کاری را با اداره مرتبط با کار خود، رد کرد. می‌توان حدس زد چرا؟ برای این که پژوهش‌گر باقی بماند. اما او یک مصحح و زیر سلطه تفکر اداری به شمار می‌رود. پژوهش‌گر ممکن است در استخدام نباشد؛ ولی در عمل، مانند کارمندان باشد. کار خود را در خانه و با لباس منزل، در راحت‌ترین حالت ممکن انجام می‌دهد؛ ولی تفکر اداری، عنوان و شیوه کار را به او دیکته کند. یکی از انحراف‌های بزرگ، کارهایی مانند تدریس تمام وقت در مراکز آموزشی، و ویراستاری است که هنرمند، گمان می‌کند کارهای مرتبط است. پژوهش‌گری و تدریس ادبیات با خود ادبیات، متفاوت است. یک زندانی، در اسارت است؛ ولی ممکن است انسان آزاداندیشی باشد، و بلکه آزاداندیشی را از زندان، آغاز کند؛ ولی از کسی که گرفتار اداره و یا تفکر اداری است، نمی‌توان انتظار آزادی داشت. در این کتاب و در جاهای دیگر، انتقاداتی را نسبت به مصححان، داشته‌ام، شاید کسی بگوید چون خودت بلد نیستی، چون علیه آن تبلیغ کرده‌اند، یا در آن موفق نبوده‌ای، یا چون کار پوزحمتی است. این‌ها پاسخ‌هایی فرافکنانه است. سخن بر سر تفاوت راه است.

هنگامی که مردم نمی‌پذیرند هنرمندی مانند هدایت، اهل پژوهش، و در آن میدان نیز مردانه باشد، آن‌گاه چه‌گونه خواهند پذیرفت که ویراستار، پژوهش‌گر و یا هنرمند نیز هست. رضا بابایی می‌گفت: ویرایش، بدتر از تمیز کردن دست‌شویی‌های مسجد شاه تهران است. این بدترین بدی ویرایش است. انبوه کتاب‌های ناخوبی که به میل ناشر، و بنا بر اقتضای بازار، باید منتشر شود، و دست آخر، رضایت پدیدآورنده را نمی‌توان به دست آورد، و این‌ها ویراستار را ارتقا نمی‌دهد که او را رنج می‌دهد.

معلمی ادبیات، از رایج‌ترین و دم دست‌ترین شغل‌هاست. بگذریم که با وجهه هنری، چه می‌کند؛ ولی شاگردان، گمان می‌کنند اگر معلم آنان، شاعر است، و چه بسا شهرت مختصری دارد، به تمام آن‌چه خواسته‌اند، دسترسی پیدا کرده‌اند.

اگر یکی از مؤلفه‌های استبداد، ثابت بودن یک فرد در یک مقام باشد، اداره نیز به ویژه در امور فرهنگی و هنری، این‌گونه است. اهالی هنر، گمان می‌کنند در کنار کار اداری، به آفرینش می‌پردازند، و نمی‌دانند چه‌گونه خود و هنر خود، و بلکه هنر یک سرزمین را دچار اشکالات جدی می‌کنند.

در بیان

در برابر پرسشی ساده که پاسخ آن روشن است، پاسخ‌های ما تفاوت دارد، بسته به این که طرفمان که باشد، زمان پرسش، و جای پاسخ‌گویی. آیا در خانه این را از ما پرسیده‌اند، یا در بیرون؟ در محل، یا در شهری دیگر؟ آیا خودرو داری؟ اگر نداری، جایی می‌گویی دارم، تا تو را نادار تصور نکنند، و پرسش بعدی، پیش نیاید که چرا نخریده‌ای، و گواهی‌نامه نداری، و اگر بگویی دارم، توقع‌ها آغاز می‌شود که آن را به امانت بده، و این چیز را برای من بیاور. خاطرات افرادی که شغلشان نظرسنجی است، می‌تواند مفید باشد. از پیرزنی می‌پرسی، شما شبکه دو را می‌بینید یا خیر؟ او هنگامی که می‌بیند از شبکه دو آمده‌ای، می‌گوید: خیر، تمام شبکه‌ها را می‌بینم، به جز این شبکه را. اگر همان

هنگام تلویزیون او روشن باشد، و آن شبکه را نشان دهد، یا صدای برنامه‌ای از آن شبکه پخش شود، خیلی سریع می‌دود، و شبکه را تغییر می‌دهد، یا تلویزیون را خاموش می‌کند. منکر مصلحت نیستم؛ ولی انسان، به جایی می‌رسد که نمی‌داند چه می‌خواهد، و این برای هنرمند، ناگوار است. آن‌گاه که بدون تأمل، دروغ می‌گوید، می‌خواهد سرعت خود را در دروغ‌گویی، ثابت کند، و آن‌گاه که تأمل می‌کند، می‌خواهد دروغ کم‌دردسرتی بسازد. او خوب می‌داند که خانواده، و جامعه چه از او می‌خواهند. گروهی با لجاجت، مسیری را متفاوت یا مسیری متفاوت را با آن‌چه جامعه از آن‌ها می‌خواهد، می‌پیمایند؛ ولی این، آن چیزی نیست که مورد علاقه خود آن‌ها باشد.

عدم صداقت، زندگی را دچار اختلال کرده است. زندگی مشترک، با چاشنی دروغ، یک شکنجه پایان‌ناپذیر است. این، برای هنرمند، دشوارتر است، او به هنری می‌پردازد که مورد توجه است، مایه شهرت است، خواهان دارد، درآمدزاست؛ ولی نه آن هنری که خود را بیان کند. آب، هرچه زلال باشد، موجب شکست نور است، و اگر کدورت آن بیش‌تر باشد، نه آب است، و نه می‌توان ورای آن را دید. البته بسیاری هستند که هر آب آلوده‌ای را ستایش می‌کنند، و هراس دارند که از آلودگی، پیش‌گیری کنند، به تصفیه بپردازند، یا دست کم، از مصرف و ترویج آلودگی، پرهیز کنند.

در پایان، منابع را می‌آورند، در حالی که روش این کتاب، این نبود. به جای آن مطلبی نگاشتم که مطالعه را با کتاب‌های بازمانده از دوران تحصیل پدر و مادرم آغاز کردم، دیدم این کتاب اگر چیزی دارد، باید بتواند خود را نشان دهد؛ خواستم درباره سیر فکری خود بنویسم، دیدم خودستایی می‌شود. امیدوارم به جای این که از خود گفته باشم، خود را بیان کرده باشم.

فهرست مطالب

۲	پیش‌گفتار
۱۰	مقدمه
۱۷	فرصتی برای جلوه‌گری
۲۵	۱: گشایش‌ها
۲۶	راه داستان
۲۶	مجال برای آغاز
۲۸	راه شعر
۲۸	ایست‌گاه انحطاط
۲۸	صنعت نوپردازی
۳۰	نسیم آزادی از یوش
۳۱	هوایی تازه
۳۲	تولدی دیگر
۳۳	۲: روشن‌گری‌ها
۳۴	در داستان
۳۴	هدایت‌گر صادق
۳۶	آل قلم
۳۸	بزرگ علوی
۳۸	هوشنگ گلشیری
۴۰	در نمایش
۴۱	در سخنرانی
۴۵	در شعر
۴۵	نشست‌ها
۴۷	دورریز

۴۷.....	شهرت
۴۸.....	چند نام
۴۹.....	ترانه و رب
۵۲.....	در نشریات
۵۴.....	در فجازی
۵۷.....	در ترجمه
۶۱.....	در طنز
۶۴.....	در نقد
۷۰.....	در پژوهش
۷۲.....	اداری
۷۴.....	در پایان
۷۶.....	فهرست مطالب